

فهرست ضرب المثل هایی که با حرف ((الف)) آغاز می گردند

اثاث خونه به صاحب خونه

سر و وضع و اثاث خانه نشان دهنده سلیقه و روحیات صاحب آن می باشد.

اجاره نشین خوش نشینه

کسی که خانه ندارد می تواند به راحتی محل زندگیش را عوض کند و هر جایی که خوشش آمد زندگی کند. دلبستگی نداشتن به چیزی.

اجاق کور بهتر از بچه بی نور

اجاق کور یعنی زن نازا یا بی بچه، اشاره به اینکه فرزند نداشتن بهتر از فرزند ناخلف داشتن می باشد.

اجل دور سرش می چرخد

وضعیت ناگوار و خطرناکی در انتظارش است.

احمد نباشه یار من، الله بسازه کار من

اگر کسی کمک نکند خداوند یاریم می کند.

ادب از که آموختی؟ از بی ادبان

از اعمال بی ادبان هر چه به نظر ناپسند و زشت آید نباید انجام داد. رفتار زشت دیگران را دیدن و خلاف آن انجام دادن.

ارث دست کسی سپردن

توقع بی جا از کسی داشتن.

آره بده، تیشه بگیر

یکی به دو، مشاجره، بگو و بشنوی همراه با درگیری بر سر چیزی.

آره و اویره و شمسی کوره

جمع بی تربیت و شلوغ که اغلب در مورد مهمان ها گفته می شود.

از آب در آمدن

مشخص شدن نتیجه کار.

از آب کره گرفتن

خست و حسابگری بیش از حد، از هر که و هر چه کمترین چیز استفاده بردن و طرف نظر نکردن.

از آب گل آلود ماهی گرفتن

از موقعیت خراب و آشفته سوء استفاده کردن.

از آسمان به زمین می بارد

توانگران به نیازمندان چیزی عطا می کنند نه نیازمندان به ثروتمندان.

از ابروش سر که می ریزد

به آدم اخمو و بد اخلاق و ترش رو گویند.

از اسب افتاده از نسل که نیفتاده!

هستی و سرمایه اش از دست رفته، شخصیت و اصالتش که از بین نرفته.

از اون ماست کل عباس، چشم دید و دلم خواست

هوسبازی که هر چه ببیند، دلش بخواهد.

از آن نترس که های و هوی دارد، از اون بترس که سر به تو دارد

کسانی که در ظاهر شلوغ و پر شر و شور هستند همه چیز خود را عیان می کنند اما کسانی که ساکت و بی صدا و به نظر بی آزار هستند و چه بسا خطرناکند.

از اینجا مانده و از آنجا رانده

از دو طرف محروم یا نا امید. سرگردان.

از این حسن تا آن حسن صدگز رسن

اشاره به دو چیز ظاهراً مشابه که از نظر ارزش و مقام تفاوت زیادی با هم داشته باشند.

از این ستون تا به آن ستون فرج است

گذشت زمان ممکن است موجب گشایش در کار شود.

از این شاخه به آن شاخه پریدن

حرف یا کاری را با حوصله تمام نکردن و دائماً موضوعی به موضوع دیگر یا کاری به کار دیگر پرداختن. ناقص انجام دادن کارها.

از این گوش می‌گیره، از اون گوش در می‌کنه

شنونده‌ای که به حرف یا نصیحتی بی‌اعتنا باشد، گویی که نشنیده باشد.

از بام می‌خواند از در می‌راند

رفتار دوگانه، دو نوع حرف زدن.

از بای بسم‌الله تا تای تمت

از ابتدا تا انتها، با دقت و کامل.

از بی‌کفنی زنده است

آنقدر مُفلس و بیچاره است که حتی پول کفنش را هم ندارد.

از پشت خنجر زدن

دشمنی پنهان، دشمنی از راه دوستی. خیانت کردن.

از پی هر گریه آخر خنده‌ای است

بعد از هر غم و سختی انشا... خوشی و آسایشی است. اشاره به آیه: انَّ مع العُسرِ یُسری. پایان غم و غصه خوشی و آسایش است.

از تنگ و تا نیفتادن

صلابت و قدرت خود را حفظ کردن و ضعف نشان ندادن.

از تو حرکت، از خدا برکت

اگر انسان تلاش و کوشش کند، خداوند حتماً به او روزی و موفقیت در انجام کاری که در آن قدم برداشته عطا خواهد کرد.

از تو عباسی، از من رقاصی

پول از تو، کار یا اطاعت از من (انجام هر کاری به خاطر پول حتی رقصیدن).

از چاله به چاه افتادن

از یک وضعیت بد به وضعیت بدتر گرفتار شدن.

از خجالت آب شدن

شرمندگی زیاد، در حد ذوب شدن و غرق کردن.

از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان

وقتی بخواهند رازی را به کسی بگویند این جمله را ادا می کنند.

از خر شیطان پائین آمدن

کوتاه آمدن، دست از یکدندگی و لجاجت برداشتن و به اصطلاح شیطان را از خود دور کردن.

از دور داد می زنه

وقتی چیزی یا کسی آنقدر واضح و آشکار باشد که خودش را بر ملا کند. شفاف بودن چیزی.

از دور دل می برد، از نزدیک زهره

کسی یا چیزی که از دور خوب و جالب باشد، اما از نزدیک بد و زشت.

از دماغ فیل افتاده

خیلی ناز و افاده داره. شخص متکبر.

از دنده چپ بلند شدن

بدقلق و بداخلاق شدن و سر ناسازگاری گذاشتن.

از سکه افتادن

چیزی که جلا و زیبایی اولیه خود را از دست داده باشد.

از شیر مرغ تا جون آدمیزاد

از راحت ترین تا نایاب ترین چیزها (معمولاً خوراکی) فراهم است.

از طلا گشتن پشیمان گشته ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید

به کسی که وضع را بدتر و ناگوارتر از اول کرده باشد می گویند. تقاضای برگرداندن وضع به حالت اول.

از عرش تا فرش

از آسمان تا زمین و هر چه در آنها است.

از کله سحر تا بوق سگ

از اول صبح تا آخر شب.

از کوزه در رفتن

عصبانی شدن.

از کوزه همان برون تراود که در اوست

اعمال و رفتار هر کس نشان دهنده احوال درون و فکر و اندیشه اش می باشد.

از کیسه خلیفه بخشیدن

از قول دیگری و از جیب کس دیگر وعده انجام کاری یا خرج کردن را دادن.

از ما به خیر و از شما به سلامت

هنگامی که بخواهند راه یا کار و برنامه خود را از دیگری جدا کنند می گویند.

از ماست که بر ماست

نباید از دیگران گله کرد، آنچه بر ما می رسد نتیجه کار خودمان است.

از ما گفتن از شما شنیدن

آنچه را لازم بود و وظیفه داشتیم بگوییم را گفتیم دیگر خودتان می‌دانید که بپذیرید یا نپذیرید. اتمام حجت کردن.

از منبر پایین نیامدن

از پُرگویی و پشت هم اندازی دست برداشتن. پر حرفی کردن.

از ناعلاجی به خر می‌گه خانوم باجی

وقتی که به ناچار چیزی یا کس دیگری را به جای اصل آن چیز قبول کنند می‌گویند.

از نخورده بگیر بده به خورده

گذشت و احسان فقیر بیشتر است و ثروتمند بیشتر حرص می‌زند.

از نیش عقرب به مار غاشیه پناه بردن

قوی پنجه کم آزارتر بهتر از ضعیف نمای پر آزار است (اجباراً از ظالم به ظالم‌تر پناه بردن).

از هر چه بدش می‌آمد سرش آمد

چیزی را که نمی‌خواست برایش پیش آمد.

از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است

صحبت راجع به هر چیز کسل‌کننده است جز سخن مورد پسند و حرف دل، حرفی که اصل مطلب است و باید از گفتن سخنان دیگر خودداری کرد.

از هر دستی که بدهی از همان دست پس می‌گیری

نتیجه عمل انسان به خودش بر می‌گردد، چه عمل زشت و ناپسند چه کار خوب و پسندیده و درست.

از هر طرف باد بیاید بادش می‌دهد

کسی که بنا بر مصلحت خود و خوشایند این و آن عقیده و روش خود را تغییر دهد.

از هول حلیم در دیگ افتادن

به خاطر ذوق و طمع و حرص زیاد عجله کردن و دچار ضرر شدن.

اسبش را گم کرده، دنبال نعلش می‌گردد

اصل را رها کردن و دنبال فرع بودن.

استخوان خرد کردن

در به دست آوردن چیزی مثل علم یا ثروت رنج زیاد بردن.

استخوان لای زخم گذاشتن

دردی را شدیدتر کردن.

اسم بدنامی

ننگ و نامه روی کسی آمدن.

اسمش را بگو تا من صدایش کنم

تا وقتی اصل و ماهیت چیزی یا خواسته‌ای به روشنی معرفی و مشخص نشود دیگران آن را به رسمیت نمی‌شناسند.

اشکش دم مشکش است

آماده برای گریه و زاری است.

اشک کباب موجب طغیان آتش است

التماس، زاری، نجابت و سازش مظلوم موجب گستاخ شدن ظالم می‌شود.

اصفهان نصف جهان

اصفهان آنقدر زیبا و دیدنی است که برابر با زیبایی نیمی از جهان است.

افاده‌ها طبق طبق، سگ‌ها به دورش وق و وق

معمولا سگ‌ها به طرف ژنده‌پوش بی چیز پارس می‌کنند، بنابراین کسی که تازه به جایی رسیده نمی‌تواند در نزد کسی که سابقه فقر و بی‌نوایی‌اش را می‌داند فخر فروشی کند.

افسار پاره کردن

سر خود و سرکش شدن، هرز و ول و نافرمان شدن. اشاره به طغیان یا عصیان کردن.

اگر بار گران بودیم و رفتیم

بعد از مدتی در جایی و در نزد کسی بودن در هنگام وداع و خداحافظی گفته می‌شود.

اگر را کاشتنند سبز نشد

با اگر و اما و عده‌های بیهوده چیزی حاصل نمی‌شود.

اگر لب بترکاند

با کوتاه‌ترین سخن و کم‌ترین خواهش (در واقع با یک اشاره) طرف کاری را انجام دادن.

اگر نخوردیم نان گندم، دیدیم دست مردم

ممکن است کسی کاری یا چیزی را شخصاً تجربه نکرده باشد ولی دیده یا شنیده باشد و به هر حال در جریان امر باشد.

اگر هفت تا دختر کور و کچل داشته باشد به ساعتی شوهر می‌دهد

اشاره به زرنگی و زبان‌بازی طرف.

اگه باباشو ندیده بود، ادعای پادشاهی می‌کرد

مغرور و متکبری که گذشته و اصلیت خود را فراموش کرده باشد.

اگه علی سار بونه، می‌دونه شتر و کجا بخوابونه

آدم وارد و با تجربه مهارت دارد و می‌داند چه باید بکند.

اگه هوسه، یکدفعه بسه

کاری که یکبار برای امتحان یا از روی کنجکاوی یا هوس انجام شود و تکرار آن دلچسب نباشد.

الهی دست به خاکستر بزنی طلا بشه

دعا در حق کسی به معنی: روز بروز بهتر شدن وضع مالی و اوضاع زندگی و پیشرفت کارها بر وفق مراد.

الکی خوش

خوشی و خوشحالی بی مورد.

امام زاده است و همین یک قنديل

اظهار بینوایی کردن و کل دارایی ناچیز خود را برشمردن.

امروز نقد، فردا نسیه

از آنجایی که هر فردایی که فردا برسد تبدیل به امروز می‌گردد بنابراین این عبارت یعنی: نسیه داده نمی‌شود.

انتظار بدتر از مرگ است

اشاره به شدت اضطراب و تب و تاب انتظار که مرگ هم غیر قابل تحمل تر می‌باشد.

اندازه نگه دار که اندازه نکوست

رعایت اعتدال و میانه‌روی در هر کاری.

انداختن و در رفتن

سر کسی کلاه گذاشتن و جنس نامرغوب به او فروختن و از دسترس دور شدن.

انسان جایز الخطاست

انسان معصوم نیست، گاهی استباه می‌کند.

انکار کمر (شاخ) گول را شکسته

فکر می‌کند کار بزرگی انجام داده.

انکار ماست تو دهنشه

کسی که شل و بی رمق حرف بزند.

انگشت به دهان ماندن

شوکه شدن، از فرط حیرت و تعجب زیاد انگشت روی دهان ماندن.

انگشت نما شدن

شناخته و مشخص و زبانزد شدن و مورد توجه خاص و عام قرار گرفتن از بُعد منفی.

انگل شدن

وبال گردن شدن، مزاحم و سر بار.

اولاد بادام است، نوه مغز بادام

معمولاً عقیده پدرزبرگ و مادر بزرگها این است که نوه از فرزند هم دوست داشتن تر است.

اول اون رو که که زاییدی بزرگ کن

اول کاری را که شروع کرده‌ای تمام کن و نتیجه‌اش را ببین بعد به کار دیگر پرداز.

اول برادریت را ثابت کن، بعد ادعای ارث و میراث بکن

خطاب به آدم عجول و پر رویی که بخواهد زود به نتیجه و سود برسد. ادعای ناحق داشتن.

اون روز که جیک جیک مستونت بود یاد زمستونت نبود؟

در روزگار خوشی و راحتی باید با دور اندیشی به فکر سختی‌های احتمالی آینده هم بود.

ایراد بنی اسرائیلی

ایرادهای بیجا و بهانه جویانه، درخواست‌های غیر قابل قبول.

این آشی است که خودم برای خودم پختم

این مشکلی است که خودم برای خودم به وجود آوردم.

این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست

این دفعه دیگه مثل دفعه‌های قبل نیست، جدی تر است.

این امامزاده کور می‌کنه که شفا نمیده

کسی که نه تنها سودی نمی‌رساند و نمی‌توان به حرف‌ها و وعده‌هایش امید داشت، بلکه ممکن است ضرر هم برساند.

این حرف‌ها واسه فاطی تبنون نمیشه

خطاب به آدم بد حساب که به جای ادای دین فقط حرف بزند و پشت هم‌اندازی کند.

این خر نشد خر دیگه، پالون می‌دوزم رنگ دیگه

کسی که بودن یا نبودن کسی و یا عوض شدن و تغییر چیزی، کار یا موقعیتی و یا هر چیز دیگر برایش فرقی نمی‌کند.

این خط این نشون

تهدید و اصرار کاری همراه با رسم علامت به اضافه یا ضربدر مانند روی کف دست یا زمین یا جای دیگر.

این رشته سر دراز دارد

هنگامی که موضوعی یا دعوایی یا گرفتاری شروع می‌شود تا به نتیجه رسیدن آن مراحل و یا زمان زیادی وجود دارد.

این قبایی است که برای تو دوخته شده

این کار یا این شخص و این چیز درست در حد و شأن توست و به درد تو می‌خورد.

این کلاه برای سرت گشاده (این لقمه برای دهنِت بزرگه)

در جواب کسی می‌گویند که در خواست بزرگی بیشتر از حد ولیاقتش بکند، مثل در خواست شغل یا خواستگاری از دختری که بالاتر از خودش باشد.

این گوی و این میدان

در مواردی که بخواهند برای انجام کاری، فرصتی در اختیار کسی قرار دهند می‌گویند.

این نیز بگذرد

همه چیز در دنیا از شادی تا غم، گذرا و تمام شدنی است.

این یک تومان را بگیر جواب بده

به کسی که به دلیل اخم و بد اخلاقی یا از روی غرور و افاده نخواهد حرف بزند می‌گویند.

آب آبادانی می آورد

هرجا آب هست زندگی هم هست.

آب از آب تکون نخورده

هیچ اتفاقی نیفتاده.

آب سر چشمه گل آلود است

کار از بیخ عیب دارد، مشکل از اصل و اول کار است.

آب از لب و لوجه راه افتادن یا آب دهان کسی راه افتادن

از فرط میل و رغبت بیخود شدن، تحریک شدن اشتها یا به کسی متمایل شدن.

آب از دستش نمی چکد

اشاره به آدم بسیار خسیس.

آب باریکه

در آمد و روزی کم اما مستمر و همیشه.

آب به آب بخوره زور بر می داره

اتحاد و همبستگی موجب قدرت است.

آب به آب شدن

از جایی به جایی دیگر رفتن.

آب پاکی رو دست کسی ریختن

آخرین جواب رد را به کسی مثل خواستگار یا طلبکار دادن.

آب تو دلش تکان نمی خوره

اشاره به آدم راحت و بی‌دغدغه و آسوده، کسی که هیچ زحمت و اذیت و فشاری برایش وجود ندارد.

آب خوش از گلو پایین رفتن

از فرط غم و غصه و مشکل با ناراحتی زندگی کردن، زندگی را با غم و سختی گذراندن.

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم

از داشتن چیزی یا نعمتی بی اطلاع بودن یا قدر آن را ندانستن و یا خود داشتن و از دیگران طلبیدن.

آب دهن مرده

غذای بی‌مزه یا چیز کم رنگ.

آب راحت‌تر از شربت پایین می‌رود

زندگی بی‌آلایش راحت‌تر است.

آب رفته رفته به جو بر نمی‌گردد

چیزی که گذشت دیگر بر نمی‌گردد یا کاری که انجام شد دیگر شده.

آب زیپو

غذا یا چای آبکی

آب زیر پوست رفتن

چاق و چله شدن، سر حال بودن، بهتر شدن اوضاع.

آب زیر گاه

فریب‌کار، تودار، مودی.

آب شده رفته تو زمین

گم شدن چیزی که جلو چشم بوده.

آبغوره گرفتن

گریه دروغی برای جلب ترحم و قیافه حق به جانب گرفتن.

آب کردن

فروختن، رد کردن.

آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب

وقتی که کار خراب شد و آنچه که نباید بشود، شد دیگر زیاد و کمش فرقی نمی‌کند.

آب که زیاد یک جا بمونه بو می‌گیره

عدم تحرک و فعالیت موجب بیماری و فساد می‌گردد.

آب که سر بالا بره قورباغه ابوعطا می‌خونه

کنایه از بهم ریختگی و نابسامانی شرایط و عدم هماهنگی.

آبمان در یک جو نمی‌رود

با هم موافق و هماهنگ نیستیم، سازش نداریم.

آب نطلبیده مراد است

هرگاه برای کسی ناخواسته آب بیاورند، آن را به فال نیک می‌گیرند و به کامروایی تعبیر می‌کنند.

آب نمی‌بینه اگر نه شناگر قابلی است

فرصتی به دست نمی‌آورد و گرنه جوهر و توان انجامش را دارد. کسی که کار خوب یا بدی از عهده‌اش بر آید اما زمینه انجام آن کار برایش فراهم نباشد.

آب‌ها از آسیاب افتاد

جار و جنجال‌ها تمام شد و آرامش برقرار گردید.

آب در هاونگ کوبیدن

کار عبث و بیهوده انجام دادن.

آبی ازش گرم نمی‌شه

نفعی از او نمی‌رسد.

آتش اول خودش را می‌سوزاند

ضرر کار بد اول به خود شخص می‌رسد، ظلم ظالم اول به خودش بر می‌گردد.

آتش بیار معرکه

دو به هم‌زن، فتنه انگیز.

آتش زیر خاکستر

فتنه‌ای که فعلا و ظاهراً خاموش باشد.

آتش که بیفتد خشک و تر با هم می‌سوزد

بلا و ظلم که برسد گناهکار و بی‌گناه با هم از بین می‌روند.

آتو دست کسی دادن

سند یا نقطه ضعف محکوم کننده‌ای در اختیار کسی گذاشتن، نقطه ضعف به کسی نشان دادن.

آدم به امید زنده است

اگر امید را از انسان بگیرند، دیگر انگیزه‌ای برای زنده ماندن نخواهد داشت.

آدم تا کوچکی نکنه بزرگ نمی‌شه

آدم تا شاگردی و فروتنی نکند به مقام بزرگی و استادی نخواهد رسید.

آدم خوش حساب شریک مال مردم است

آدم خوش حساب را همه قبول دارند، بنابراین همیشه می‌تواند روی کمک دیگران و یا قرض گرفتن از دیگران حساب کند.

آدم زنده زندگی می‌خواهد

خطاب به کسی که به قید درویشی از مسئولیت‌های زندگی شانه خالی کرده و به مادیات و تامین رفاه نسبی بی‌اعتنا باشد.

آدم زنده وکیل وصی نمی‌خواهد

کسی که خودش حاضر است، لازم نیست کس دیگری به جایش حرف بزند یا تصمیم بگیرد.

آدم سیر شصت لقمه می خوره

برای تشویق یک نفر به غذا خوردن - تعارف کردن.

آدم عاقل با طناب پوسیده کسی به درون چاه نمی رود

انسان عاقل با هر قول و وعده بی پایه و اساس کار خطرناک انجام نمی دهد.

آدم گدا، این همه ادا

فرومایه ای که فخر فروشی کند.

آدم گرسنه دین و ایمان نداره

کسی که امور دنیا و زندگیش لنگ است نمی تواند به فکر آخرت باشد. آدم گرسنه برای سیر کردن شکم خود دست به هر کاری می زند.

آدم ناشی بوق (شیپور) را از سر گشادش می زند

کسی که می خواهد کاری انجام دهد ولی بلد نیست.

آدم یک بار پاش تو چاله می ره

آدم یک بار اشتباه می کند یا گول می خورد. سفارش به عدم اشتباه مجدد در انجام کار.

آردهامو بیختم و الکش رو آویختم

در جوانی همه کارهایم را انجام داده ام و اکنون کاری ندارم. آرزو نداشتن.

آرزو بر جوانان عیب نیست

در مقابل خواسته های بر آورده نشدنی جوانان می گویند. جوانان باید تمید داشته باشند و برای اهداف آینده تلاش کنند.

آرزو بر دل

نا امید و محروم از چیزی که به آن دل بسته شده باشد.

آره و آرواره (آجر پاره)

کسی که امتحان خود را پس داده و شناخته شده و رو سفید است، دیگر احتیاجی نیست دوباره آزموده شود.

آستر رویه را نگه می‌داره زن و شوهر همدیگر را

همانطور که آستر از قدر و اعتبار رویه محافظت می‌کند. زن و شوهر نیز باید احترام و آبروی یکدیگر را نگه دارند؛ زیرا عزت و اعتبار هر یک منوط به ارزش و آبرو و اعتبار دیگری است.

آستین بالا زدن

اقدام جدی و همت برای انجام کار خیر، مثل راه انداختن عروسی، رفع گرفتاری، رفع بیکاری، و....

آستین نو بخور پلو

فقط به ظاهر آراسته کسی توجه کردن، ارزش افراد را باظاهر سنجیدن.

آسه برو آسه بیا که گربه ساخت زنه

با احتیاط و بی‌سر و صدا عمل کن تا کسی کاری به کارت نداشته باشه.

آسمان به زمین بیاید، زمین به آسمان برود

یکدندگی و لجاجت بر سر انجام کاری یا داشتن عقیده‌ای.

آسمان جُل

مفلس و بی پول و درویش مآب و در عین حال بی خیال و آسان گیر.

آسمان ریسمان به هم بافتن

مطالب بی سر و ته، پر حرفی‌های بی معنی.

آسمان سوراخ شده فلانی یا فلان چیز ازش افتاده

اشاره به تعریف بی‌جا و بزرگ نمایانه از کسی یا چیزی تا حد بی‌همتا جلوه دادن آن. کنایه از کسی که برای خودش بیشتر از اندازه ارزش و اعتبار قائل است.

آسمان که به زمین نیامده

طوری نشده، اتفاقی نیفتاده.

آسیاب به نوبت

تذکر به رعایت نوبت.

آش با جاش

طمع و خواستن همه چیز با هم (مثل کسی که به جای تشکر از خود آش در ظرف آن هم طمع می‌بندد). بد و خوب را با هم خواستن.

آشپزخانه امام رضاست، نه مال داراست نه مال گداست

استفاده همگانی از چیزی.

آشپز که دوتا شد، آش یا شور می‌شود یا بی نمک

کاری که دو رئیس داشته باشد، درست از آب در نمی‌آید. لوث شدن مسئولیت.

آش کشکه خالته، بخوری پاته نخوری پاته

اجبار در قبول و انجام کاری که بر کسی تحمیل شده.

آش نخورده و دهن سوخته

خلافی انجام ندادن و بدنام و گناهکار شدن. بدون انجام دادن کار خلاف و گناهکار شناخته شدن.

آش و لاش

سخت زخمی و مجروح شدن و به صورت لاشه در آمدن. به سختی مجروح شدن، له شدن.

آفتاب از کدوم طرف در آمده؟

اتفاق عجیب و امر خلاف عادت، معمولاً در تعارف و خوش و بش با مهمان می‌گویند.

آفتاب جا کردن

از بیکاری در آفتاب خوابیدن.

آفتابه لب بام

کسی که پیر شده و اثرات مرگ در او ظاهر شده باشد.

آفتابه خرج لحیم

خرج بیهوده برای تعمیر وسیله‌ای که از کار افتاده و ارزش شدن ندارد.

آفتابه دزد

دزد در مانده‌ای که چیز بی ارزشی مثل آفتابه را بدزدد.

آفتابه لگن هفت دست، شام و نهار هیچی

تشریفات و امکانات زیاد اما کیفیت کم.

آقای خودش و نوکر خودش

کسی که برای خودش کار کند و تحت فرمان کسی نباشد و طبعاً خوب و آبرومند هم برای خودش خرج کند.

آمد ابرو شو درست کنه، چشمش را کور کرد

آمد کار را درست کند خراب‌ترش کرد.

آمد ثواب کنه کباب شد

کسی که کار خیری انجام دهد و گرفتار شود.

آمد نیامد داشتن

عقیده‌ای خرافی راجع به اینکه: انجام بعضی کارها یا بعضی چیزها یا بعضی روزها و یا حتی بعضی اشخاص و... خوش یمن است و شانس و خوبی می‌آورد و بعضی نحس و بدیمن بوده و بدی و غم به همراه می‌آورد.

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟

بالاخره آمدی ولی دیر

آنانکه غنی‌ترند محتاج‌ترند

افرادی که ثروتمند هستند بیشتر حرص ما می‌زنند.

آنچه با تدبیر توان کرد با زور بازو میسر نشود

خیلی از مسائل و مشکلات و گره‌های کور زندگی بدون نیاز به نیروی جسمانی، با قدرت عقل و درایت انسان قابل حل است.

آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران هم نپسند

دیگران را هم مثل خودت و نزدیکانت بدان.

نچه خوبان همه دارند تو تنها داری

تعریف از کسی که دارای فضائل و خوبی‌های فراوانی چه ظاهری و چه معنوی باشد.

آنچه نصیب است نه کم می‌دهند، گر نستانی به ستم می‌دهند

قسمت هر چه باشد همان می‌شود.

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است

کسی که کار خلافی انجام نداده از چیزی نمی‌ترسد.

آن را که عیان است چه حاجت به بیان است

چیزی که روشن است احتیاج به گفتن ندارد.

آن سبب شکست و آن پیمانانه ریخت

گذشته باز نمی‌گردد.

آن سرش ناپیدا

نا مشخص بودن آینده.

آنقدر عقب رفت تا از آن طرف پشت بام افتاد

افراط و تفریط و نداشتن اعتدال در انجام کاری.

آنقدر سمن هست که یاسمن توش گمه

تعداد افراد یا چیزهای خاص مورد توجه آنقدر زیاد است که دیگران به حساب نمی‌آیند.

آنقدر مار خورد تا افعی شده

اشاره به شخص با تجربه، زیرک و دانا، کسی که بیشتر از بُعد منفی مد نظر باشد.

آن کس که نداند و بداند که نداند، آخر خرک لنگ به منزل می‌رسد

کسی که از نادانی خویش با خبر است و بداند که از انجام کاری، بر می‌آید.

آواز دُهل شنیدن از دور خوش است

شنیدن وصف خوشی‌ها همیشه واقعیت ندارد.

آه از نهاد بر آمدن

سخت ضربه خوردن و به جِلز و ولز افتادن چه از لحاظ جسمی (مثل زمین خوردن) و چه روحی (مثل شنیدن خبر ناگوار از قبیل ضرر و زیان، عزل شدن ناگهانی از کاری و...).

آهای آهای خبر دار، این مهمونه یا سمسار؟

اشاره به مهمانی که چشمش و حواسش به جای اینکه به صاحب‌خانه باشد، به سر و وضع و اسباب خانه است.

آه ندارد با ناله سودا کند

وصف درماندگی و نداری کسی، اغلب در زمان تحقیر کردن به کار می‌رود.

آهن سرد کوبیدن

کار بی‌حاصل و بیهوده کردن.

آینه‌اش پاک نیست

ناخالص است، صاف و ساده نیست.

آینه‌اش را گم کرده

عیب‌جو و بدگو، عیب خود را در دیگران می‌بیند. عیب خود را ندیدن.

آینه به دست زنگی

عیب خود را روی دیگران گذاشتن (زشت روئی آینه‌ای پیدا کرد، وقتی خود را در آن دید به آینه گفت: زشت بودی که به دورت انداخته‌اند).

آینه دق

انسان اخمو، بد اخلاق، و عنق و یا هر چیزی که انسان را به یاد غم بیندازد.

آیه یأس خواندن

حرف‌های نا امید کننده زدن.

فهرست ضرب المثل هایی که با حرف ((ب)) آغاز می‌گردند

باباش چی بود که بچه‌اش باشه

وقتی از بچه یا فرزند کسی شکایت شود می‌گویند.

با پنبه سر بریدن

با نرمش و زیرکی به کسی صدمه ردن، دشمنی و خصومت پنهان از طریق دوستی.

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود

با حرف زدن کاری درست نمی‌شود باید تنبلی را کنار گذاشت و اقدام کرد.

با خودش هم قهر است

به آدم اخمو و عبوس و ترش‌رو می‌گویند.

باد آورده را باد می‌برد

مال یا چیزی که مفت و بدون زحمت بدست آمده باشد راحت هم از دست می‌رود.

با دست پس می‌زنه با پا پیش می‌کشه

کسی که رفتار دوپهلوی داشته باشد یعنی در ظاهر از چیزی یا کسی دوری و خودداری کرده و بی‌میلی نشان دهد اما در واقع به آن تمایل داشته باشد.

با دمش گردو می شکنه

نهایت خوشحالی (اشاره به موش در هنگام یافتن گردو).

با دم شیر بازی کردن (بازی بازی با دم شیر هم بازی؟!)

کار خطرناک انجام دادن.

بادمجان بم (بد) آفت ندارد

کسی که هیچ عارضه و ناراحتی او را از پا نیفکند و بر او اثر نکند. کنایه از افراد و یا اشیاء مقاوم و جان سخت.

بادمجان دور قاب چین

متملق و چاپلوس.

با دوستان مرّوت، با دشمنان مدارا

اگر می‌خواهیم آسوده و بی‌دغدغه زندگی کنیم طریقه معاشرت چنین است. رفتاری جوان‌مردانه با دوستان و تحمل دشمنان.

باران آمد ترک‌ها هم رفت

هنگامی که گذشت زمان موجب از یاد رفتن بدی‌ها و سوابق زشت کسی شود.

بار کج به منزل نمی‌رسد

با تقلب و نیرنگ و خلاف نمی‌توان کاری از پیش برد و یا آن کار نتیجه خوبی ندارد.

باری به هر جهت

کار سر هم‌بندی و از سر بی‌علاقگی.

بازار شام

کنایه از جای بسیار شلوغ و آشفته.

با زبان بی‌زبانی

با رفتار و عمل و با اشاره غیر مستقیم منظور خود را به کسی فهماندن.

باز نه خیار تلخ شد

حرف کسی که اشتباه و خطایی از او سر زده و کار یا چیزی بد و خراب از آب در آمده باشد و از او ایراد گرفته باشند. مشخص شدن ماهیت کسی که علیرغم سرشتش نمی‌خواسته کار درستی را انجام دهد و نتیجه‌اش معکوس باشد.

بازی اشکنگ داره سر شکستنگ داره

در بازی خواه ناخواه به انسان آسیب هم می‌رسد. انجام هر کاری با خطرات و مشکلاتی همراه است.

باغ تفرج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس

کنایه از دنیا و یا هر چیز و هر کس دیگری که ظاهری زیبا و فریبنده داشته باشد اما مفید و سودمند نباشد و ارزش امید بستن نداشته باشد.

بالا آنجاست که بزرگ نشسته باشد

برای انسان بزرگ و متشخص بالا و پائین مجلس تفاوت نمی‌کند و در واقع هر جا که او نشسته باشد همانجا بالا و صدر مجلس است.

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

آخرین حد هر چیز بد و یا خطرناک که دیگر بدتر و خراب‌تر از آن وجود نداشته باشد و در آن مرحله قید همه چیز را بزنند و خود را برای بدترین حالت ممکن آماده کنند.

بالا تو دیدم، پائینت را هم دیدم

اشاره به چاخان‌بازی و دروغ‌گویی کسی؛ روزی گدایی در خانه‌ای را زد، صاحب‌خانه که روی پشت بام بود گفت: اگر پائین بودم چیزی می‌دادم. دفعه دیگر وقتی گدا آمد و چیزی طلب نمود صاحب‌خانه گفت: اگر در بالاخانه بودم برایت می‌آوردم و گدا گفت...

بالا خانه‌اش را اجاره داده

عقل و شعور و معرفت را از دست داده، دیوانه شده.

بالای چشمت ابروست

به افراد پر توقع که زود از هر حرفی ناراحت می‌شوند حتی نمی‌توان گفت: بالای....

با لباس سفید می آید با کفن سفید می رود

عقیده و سفارش بزرگ ترها در مورد ازدواج مبنی بر اینکه: دختر وقتی شوهر کرد و با لباس سفید عروسی به خانه شوهر رفت باید تا آخر نزد او مانده و با خوب و بدش بسازد و فکر جدایی را از سر بیرون کند تا اینکه با مرگ خانه را ترک نماید.

باید چراغ بردارد و عقبش بگردد

در حسرت چیز یا کسی که قدرش را ندانسته اند و اکنون از دست رفته می گویند.

با یک دست نمی شود دو تا هندوانه برداشت

در آن واحد نمی توان دو کار مختلف را با هم انجام داد چرا که در نهایت هیچکدام به سرانجام درستی نمی رسد.

با یک غوره سردیش می کنه با یک مویز گرمیش

آدم ضعیف البنیه ای که با کوچک ترین چیزی وضعیت مراجعی اش تغییر کند و همچنین آدم ضعیف النفسی که طبق گفته و نظر این و آن تغییر عقیده دهد.

با یک گل بهار نمی شه

با دیدن جزء و یک نشانه مثبت نمی توان نتیجه گیری کاملاً امیدوارانه و کلی کرد.

بچه زاییدم قاتق نونم باشه قاتل جونم شد

گله از بچه ناخلف و ناسازگار و دردسر آفرین.

بخت یکبار در خونه آدم را می زنه

اشاره به اینکه باید از فرصت های بدست آمده حدکثر استفاده را برد.

بخشش از بزرگ تر است

همیشه گذشت و بخشش از کسی است که بزرگتر (از لحاظ سنی) و یا بزرگوارتر است.

بخند تا دنیا به رویت بخندد

بهترین برخورد با روزگار و سختی‌ها و مشکلات آن، که در نتیجه زندگی آسان‌تر سپری خواهد شد. راحت‌تر با مشکلات برخورد کردن.

بخور و بخواب کارمه، الله نگهدارمه

از زبان تنبل و مفت‌خور و بیکاره.

بخیه صد تا یک قاز زدن

رحمت بی‌فایده، کار کم درآمد، گله خیاط‌ها از کم سودی شغلشان.

بدتر از کوری بی‌شعوری

شعور و معرفت برای انسان والاترین ارزش محسوب می‌شود و وجود آن حتی از نعمت بینایی نیز محسوس‌تر و مهم‌تر است؛ زیرا نقصان هر چیز جبران‌پذیر است جز نقصان عقل و شعور.

بدم! بمیر و بدم!

خطاب به آدم تنبل و فرصت‌طلب که بخواهد از زیر کار شانه خالی کند.

بدهکار را هیچی نگي طلبکار می‌شه

سکوت و کوتاهی در مطالبه بدهکار را پررو و بی‌خیال می‌کند.

برادر را جای برادر نمی‌گیرند

کسی را به جای کس دیگر بازخواست یا مجازات نمی‌کنند.

برادریمان به جا، بزغاله یکی هفت صنار

دوستی و نزدیکی به جای خود، حساب و کتاب هم به جای خود.

برای خالی نماندن عریضه

انجام کاری ظاهری و نه چندان مهم و با ارزش بنا بر مصلحت.

برای کسی بمیر که برات تب کنه

برای کسی که ناراحت باش و خودت را به آب و آتش بزن که او هم متقابلاً تو را دوست داشته باشد.

برای لای جرز خوبه

به هیچ دردی نمی‌خورد (برای هیچ کاری مفید نیست).

برای نهادن چه سنگ و چه زر

وقتی قرار است انسان هر آنچه از مال و مکنت را که دارد در این دنیا بگذارد و برود چه فرقی می‌کند سنگ و ریگ بی‌مقدار باشد یا زر و گوهر.

برای هفت پشتم بسه

زیاد و بیش از اندازه بودن چیزی.

برای همه مادریه برای من زن بابا

کسی که برای دیگران کارآمد و دلسوز و مهربان باشد و برای دوستان و بستگان نامهربان و بی‌تفاوت یا حتی بد خواه باشد.

برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند

به خاطر یک استثنا از قرار و قاعده مرسوم چشم نمی‌پوشند.

برای یک دستمال قیصریه را به آتش کشیدن

برای سودی مختصر باعث زیان و خسارت کلی شدن.

بُر خوردن

قاپی و هم تراز شدن کسی با جمعی به طور تصادفی.

بروخ شدن

دل‌تنگ و غمگین و کسل شدن.

برق از سر پریدن

از شنیدن خبری یا قیمتی که انتظار آن نمی‌رود، متحیر و شوکه شدن.

برگ سبزی است تحفه درویش

تعارف و تواضع در هنگام تقدیم پیشکشی.

برو کشت را بساب

به دنبال کار خودت برو و به کار دیگران و در کاری که به تو مربوط نیست دخالت نکن.

بره کلاه بیاره، سر را با کلاه می آورد

کنایه از آتشی بودن و تندروی و شرارت شخص. رفتار افراطی و نامناسب در برخورد با موضوع یا شخصی.

برهنه و خوشحال

بی‌خیال، کسی که حتی در شدت فقر شاد و دور از غم باشد.

بُزخر

کسی که جنسی را به زیر قیمت واقعی آن بخرد.

بزک نمیر بهار می‌یاد، کُمزِه خیار می‌یاد

حرف و وعده‌های سر خرمن و از سر باز کُنک به کسی دادن.

بزن بر طبل بی‌عاری که آن هم عالمی دارد

در زندگی خود را به بی‌عاری، بی‌دردی و بی‌خیالی زدن.

بزنم به تخته

عقیده بر این است که هنگام تعریف از حُسن کسی یا چیزی برای چشم نخوردن به تخته یا وسیله چوبی ضربه می‌زنند.

بسا کسان که به روز تو آرزومندند

اشاره به کسانی که از شرایط و وضعیت موجود خود ناراضی بوده و ناشکری و ناسپاسی می‌کنند، در حالی که خیلی‌ها به همان موقعیت حسرت برده و آرزو می‌کنند که به جای او باشند.

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

سفر و رنج سفر به انسان چیزهای مختلفی می‌آموزد و او را با تجربه و پخته می‌کند و تکرار این سفرها و تحمل سختی‌ها و افزایش دانسته‌ها کم‌کم انسان را به پختگی لازم می‌رساند.

بعد از سیری لقمه پنج سیری

نظیر: آدم سیر شصت لقمه می‌خوره.

بعد از نود و بوقی

پس از مدت زمان بسیار طولانی.

بعد از یک عمر گدایی شب جمعه یادش رفته!

پس از چندین بار تکرار کاری و داشتن تجربه کافی مرتکب اشتباه شدن.

بفهمی نفهمی

حالت بینابین و غیر قطعی برای هر چیزی.

بکشید و خوشگلم کنید

کسانی که برای زیباتر شدن حاضرند هر رنج و درد جسمانی را تحمل کنند.

بگذار خودم را جا کنم، آن وقت بین چه‌ها کنم

عقیده کسی که در ابتدای کار برای رسیدن به هدف و پیشبرد کارش خود را جلوه داده و سازگاری و حوصله داشته باشد و وقتی موقعیت خود را تثبیت کرد و بر اوضاع مسلط شد هر طور دلش خواست رفتار کند.

بگذار در کوزه آبی را بخور

نوشته، سند و یا هر چیز دیگری که بی‌ارزش و بی‌خاصیت و به درد نخور باشد.

بگیر ببند، بده دست پهلوون

کسی که وقتی همه کارها با کوشش و زحمت و هنر دیگری انجام شده آن را به نام خود تمام کند.

بلا نسبت

عبارتی که در پوزش خواهی از به زبان آوردن مطلبی زشت یا رکیک می‌گویند.

بُل گرفتن

با رندی و زرنگی از فرصت غیر منتظره‌ای به سود خود استفاده کردن.

بلندگو قورت دادن

اشاره به صدای خیلی بلند و گوش خراش.

بند دل پاره شدن

یکباره و به شدت ترسیدن و وحشت کردن.

بند را آب دادن

لو دادن و از دست دادن چیزی. فاش شدن راز.

بو بردن

مطلع و با خبر شدن از چیز یا کاری مخفی.

بوی حلواش می‌آمد

کسی که پایان عمرش نزدیک بوده و آثار مرگ در او پدیدار شده باشد.

به اسب شاه گفتند یا بو

به کسی که از کوچک‌ترین حرف یا حرکتی ناراحت شده و قهر کند.

به اسم بچه، مادر می‌خوره قند و کلوچه

استفاده از موقعیت و توفیق دیگری نظیر: به نام من به کام تو.

به پست کسی خوردن

بر حسب تصادف به کسی برخورد کردن.

به تریح قباش خورده

کسی که از حرفی یا کاری بدش آمده و به شخصیتش بر خورده باشد.

به تیپ هم زدن

دو نفر که بر سر موضوعی اختلاف پیدا کرده و با جار و جنجال و مرافعه از یکدیگر جدا شوند.

به تیر غیب گرفتار شدن

به مرگ یا بلای ناگهانی دچار شدن.

به حساب (یا خدمت) کسی رسیدن

کسی را تنبیه کردن و کیفر دادن.

به خاک سیاه نشانیدن

کسی را بدبخت و تیره‌روز کردن، بیچاره کردن و به ذلت افکندن.

به خدا رسیدن

برای انجام کار یا رفتن به جایی رنج و غذاب و مشقت فراوانی متحمل شدن.

به خون کسی تشنه بودن

با کسی دشمنی شدید داشتن و از او متنفر بودن.

به در می گوید دیوار بشنود

به طور غیر مستقیم و با گوشه و کنایه منظور خود را بازگو کردن، حرف دل یا متلک و یا ایراد و انتقاد خود را به کسی یا در مورد کسی گفتن اما منظور کس دیگری بودن.

به دست و پای کسی افتادن

در نهایت عجز و خاکساری به کسی التماس کردن و توسل جستن.

به دعای گربه سیاه (گربه کوره) باران نمی آید

دعا یا نفرین آدم بدخواه یا نفهم و بی‌ارزش مستجاب نمی‌گردد.

به دل چسبیدن

لذت بخش و مقبول قرار گرفتن چیزی.

به دل کسی راه رفتن

مطابق میل کسی رفتار کردن.

به رخ کشیدن

خود نمایی کردن، به نمایش گذاشتن، منت گذاشتن.

به روباهه گفتند شاهدت کیه؟ گفت دُم

کسی که برای تبرئه خود، هم دست خود را شاهد بگیرد.

به روی باز کسی می روند نه به در باز

برای میهمانان برخورد خوب و چهره گشاده میزبان مطرح است نه سفره پهن و پذیرایی او.

به ریش کسی خندیدن

کسی را بی آنکه متوجه باشد مسخره کردن.

به سیم آخر زدن

قید همه چیز را زدن، برای رسیدن به هدف خود را از قید هر تکلف و آبرو یا حرمت رها کردن. نهایت تلاش را انجام دادن.

به شتر مرغ گفتند پیر؛ گفت: شترم، گفتند بار ببر؛ گفت: مرغم

عذر و بهانه تنبل در برابر کار.

به صحرای کربلا زدن

به طور ناگهانی موضوع سخن را به جای دیگر کشاندن.

به صلابه کشیدن

رنج و عذاب دادن، سخت گیری بیش از حد.

به کس کسوتش نمی‌دم، به همه کسوتش نمی‌دم

حرف پدر مادر برای بالا بردن ارزش دخترشان در مقابل خواستگاران.

به کک بنده

گدا صفت، کسی که برای بی‌ارزش‌ترین چیز و کم‌ترین منفعت نظر داشته باشد.

به گرد پاش نمی‌رسد

به دو معنی:

اشاره به دوندۀ گریزان و ترسان یا عجول.

کسی که از جهتی در سطحی بسیار بالا قرار دارد و دیگری به حدّ و مرتبه او نمی‌رسد.

به گردن گرفتن

مسئولیت امری را متقبل شدن.

به گوش خر یاسین خواندن

حرف یا نصیحتی که شنونده چیزی از آن نفهمد، راهنمایی و پند بی‌حاصل و بیهوده به گوش ناهل.

به لعنت خدا نمی‌ارزد

جنس نامرغوب که حتی ارزش لعنت فرستادن هم نداشته باشد.

به ما که رسید و ا رسید

گله شخص بد شانس به این معنی: نوبت ما که شد وضع به هم ریخت و عوض شد.

به مالت نناز که به یک شب بنده، به حسنت نناز که به یک تب بنده

اشاره به اینکه ثروت و زیبایی دو چیز متزلزل و ناپایدار هستند و نباید به آن‌ها مغرور و دلخوش بود.

به نام من به کام تو

کسی که از اسم و یا موقعیت کس دیگری استفاده کند.

به هر سازی رقصیدن

تمکین و اطاعت، هر تکلیف و دستوری را پذیرفتن.

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

در همه جا مشکل و گرفتاری وجود دارد و وضع به همین منوال و اوضاع زندگی به همین ترتیب است و فرق چندانی نمی‌کند.

بی چاک دهن

بد دهن، کسی که همیشه دهانش به فحش و بد و بی‌راه باز باشد.

بی چشم و رو

نمک‌شناس و قدرشناس.

بیل زنی باغچه خودت را بیل بزنی

به کسی گویند که در کار خودش وامانده و با دخالت در کار دیگری در صدد اصلاح و راه انداختن کارش برآید.

بی مایه فطیره

بدون زحمت و خرج کار پیش نمی‌رود.

فهرست ضرب المثل هایی که با حرف ((پ)) آغاز می‌گردند

پا بند شدن

گرفتار و اسیر چیزی یا کسی شدن به دلیل انس و علاقه یا به دلایل اخلاقی و وجدانی.

پاپوش درست کردن

برای کسی در دسر و مزاحمت به وجود آوردن و موقعیتش را خراب کردن.

پاچه پاره

بی‌حیا و بی‌آبرو و دریده.

پا در کفش کسی کردن

مزاحمت، فضولی و دخالت در کار کسی.

پا را به اندازه گلیم باید دراز کرد

در انجام کارها باید حد مرز خود را شناخت و به اندازه شأن و وسع و توان خود پیش رفت.

پارسال دوست امسال آشنا

به کسی که بعد از غیبت و مدت طولانی او را ببینند می‌گویند، یعنی قبلاً دوست و صمیمی بودیم، اما حالا فقط با یکدیگر آشنایی داریم.

پا روی دم کسی گذاشتن

کار به کار کسی داشتن و با دخالت و ایجاد مزاحمت او را اذیت کردن.

پا سوز شدن

به پای کسی یا چیزی هدر رفتن و سوختن.

پاشنه دهن را کشیدن

زبان به فحش و بد و بی‌راه و ناسزا باز کردن.

پایان شب سیه سپید است

نباید نا امید شد زیرا بالاخره پس از رنج و سختی خوشی و راحتی است.

پایش روی پوست خربزه است

دارای موقعیت بسیار سست و لغزنده و خطرناک است.

پایش روی مار باشد بر نمی‌دارد

اشاره به تنبلی و بی‌حالی بیش از حد.

پایش لب گور است

عمرش رو به پایان است، آخر عمرش است.

پته روی آب افتادن

رسوا و برملا شدن، رو شدن و افشا شدن راز و رمز.

پدر عشق بسوزد

شکوه عاشق از دردها، غم‌ها و دردهای عشق و عاشقی.

پر باز کردن

از غم و رنج و سختی رهیدن و بیش از حد خوشحال شدن.

پُرسان پُرسان می‌توان رفت هندوستان

پرسیدن عیب نیست و می‌توان به مقصود رسید و کامروا شد.

پز عالی، جیب خالی

کسی که ظاهری آراسته و فریبنده دارد ولی پول و مال منالی ندارد.

پسر نوح با بدان بنیشت خاندان نبوتش کم شد

اشاره به تأثیر همنشین بد.

پشت چشم نازک کردن

کسی که خودش را بگیرد و با بی‌اعتنایی و فخر فروشی و افاده با کسی برخورد کند.

پشت دست داغ کردن

توبه از تکرار کاری به دلیل ضرر و پشیمانی و یا توقع بی‌جا طرف مقابل.

پشت گوش انداختن

بی‌اعتنایی و بی‌اهمیتی نسبت به خواهش یا فرمان کسی.

پشه لگدش کرده

آدم ضعیف یا ناناژی که با کوچک‌ترین کسالت از پا درآمده.

پنج انگشت یکی نمی‌شود

همه انسان‌ها از لحاظ صفت و روحیات یک جور و مثل هم نیستند.

پوست انداختن

برای انجام کاری یا در برخورد با موقعیت ناموافقی رنج و مرارت و مشقات فراوان کشیدن.

پول بده سر سییل شاه ناقاره بزن

اشاره به مبالغه آمیز به قدرت و کارآمدی پول و یا همچنین رشوه در پیشبرد کارها.

پول پول می آورد

هرچقدر پول و سرمایه بیشتر باشد به همان نسبت سود و بازدهی آن بیشتر خواهد بود.

پول دار به کباب، بی پول به دود کباب

آدم بی پول ناچار با رویا و خیال داشتن چیزی خوش است.

پول را روی مرده بگذاری زنده می شود

مبالغه در مورد کاربرد پول و ثروت.

پولش از پارو بالا می رود

آدم بسیار ثروتمند و پول دار را می گویند.

پول علف خرسی نیست

اشاره به خرج تراشی و بیهوده خرج کردن پول.

پول مثل چرک کف دست است

همانطور که چرک دست بالاخره پاک شده و از بین می رود، پول هم بالاخره خرج می شود و نمی ماند.

پهلوان پنبه

پهلوان پوشالی و دروغین، طعنه به آدم ضعیف.

پیاز هم داخل میوه‌ها شد

اشاره به شخص فرومایه و بی‌مقدار که خود را داخل حرف یا کار بزرگ‌تر و بالاتر از خود کند.

پیرم و می‌لرزم، به صد جون می‌ارزم

با اینکه پیر و لرزان شده‌ام از صد جوان نیرومندتر و کارآمدتر هستم.

پیراهن عثمان کردن

چیزی را بهانه شر و نزاع و بگیر و ببند و تسویه حساب قرار دادن.

پیش قاضی و معلق بازی؟!

نزد آدم رند و همه فن حریف نمی‌توان ادعای زرنگی و زیرکی کرد.

پیش کور یک چشمی پادشاه است

ارحج و برتر بودن چیز یا شخص بد بر بدتر.

پیمانہ کسی پر شدن

به دو معنی:

صبر کسی تمام شدن.

عمر کسی به پایان رسیدن.

په‌اش به تنت خورده

گیر فلان کس یا فلان چیز یا فلان کار افتادنو ضرر و صدمه‌اش به دیگران رسیدن.

په زیادی را به پاشنه مالیدن

اسراف و نفله کردن چیزی که زیاد باشد.

ضرب المثل‌هایی که با حرف ((ت)) آغاز می‌گردند

تا بوده چنین بوده

از گذشته تا حال وضع به همین منوال بوده.

تا تنور داغ است

تا فرصت هست و موقعیت مناسب وجود دارد باید از آن استفاده کرد.

تا چشم بر هم زنی

در مدت زمان خیلی کوتاه، فوری و زود.

تا ریشه در آب است امید ثمری هست

هیچ گاه نباید ناامید شد همیشه روزنه امیدی وجود دارد.

تا کور شود هر آنکه نتواند دید

خطاب به آدم حسود یا پیغام برنده به حسود.

تا کوساله گاو شود، دل صاحبش آب شود

اشاره به انتظاری سخت و طولانی جهت رسیدن به نتیجه مطلوب.

تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها

با اینکه خبر از دهانی به دهان دیگر بزرگ می شود، اما به هر حال در ابتدا نکته ای هر چند کوچک وجود داشته است.

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

باید دید قسمت چیت و طالع و شانس در چه حد است.

تب تند زود عرق می کنه

علاقه شدید در مورد کاری یا نسبت به چیزی و کسی که معمولاً به همان اندازه هم زود از بین می رود.

تحفه نطنز

اصطلاحاً به چیز و حتی به شخص بی مقدار کم ارزش می گویند.

تخم دو زرده کردن

کنایه از کسی که کار کوچکی را بزرگ جلوه داده است.

تخم مرغ به چانه بستن

پر حرفی، و راجی.

تخم مرغ دزد شتر دزد می شود

دزدی کوچک و بی اهمیت آخرش به دزدی بزرگ و رسوا کننده منجر می شود.

تخم نابسم الله

اشاره به یچه یا آدم شرور و شیطان و پر آزار.

تدبیر دگر باشد و تقدیر دگر

تدبیر و چاره جویی انسان در برابر تقدیر و سرنوشتی که از سوی خداوند رقم خورده هیچ است و قدرت مقابله با آن ندارد و همان خواهد شد که خدا خواهد.

ترحم بر پلنگ نیز دندان – ستم گری بود بر گوسفندان

رحم و شفقت نسبت به ظالم، ستم بر مظلوم است.

ترس برادر مرگ است

مساوی دانسات ترس و مرگ؛ و چه بسا که ترس به دلیل تکرار و استمرار بدتر از مرگ باشد.

ترش کردن

ناراحت شدن.

ترشی نخوری یک چیزی می شی

به طعنه مسخره به کسی می گویند که تا حدی چیزی را بلد است و از آن سر در می آورد.

ترک عادت موجب مرض است

کنار گذاشتن عادت ها کار بسیار مشکلی است و موجب ناراحتی و آزار شخص و یا حتی بیماری روحی یا جسمی او می شود.

ترمز بریدن

دور برداشتن و عدم خودداری در امری.

تر و خشک با هم سوختن

هنگامی که مقصر و بی تقصیر، گناهکار و بی گناه همه با هم مجازات شوند.

تره به تخمش می ره حسنی به باباش

نسبت دادن بچه به پدر که غالباً در مورد کارهای زشت بچه گفته می شود.

تره خورد نکردن

اعتنا نکردن و ارزش و اهمیت ندادن به کسی.

تعارف آمد نیامد دارد

تعارف باید سنجیده و حساب شده باشد؛ زیرا ممکن است طرف مقابل آن را بپذیرد و شخص گرفتار و پشیمان شود.

تعارف شاه عبدالعظیمی

تعارف زبانی و ظاهری نه از ته دل.

تف سر بالا

عیب گویی و بد گفتن از متعلقان و منتسبان خود که به خود شخص بر می گردد.

تکه بزرگش گوشش است

تهدید و ضرب و جرح یا دچار سانحه شدن طوری که بزرگترین عضو گوشش باشد.

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

بی حساب و بدون رنج و زحمت نمی توان به بزرگی رسید.

تند رفتن

مبالغه و زیاده روی کردن.

تنبل نرو به سایه سایه خودش می آیه

در تمسخر آدم سست و بی حالی که منتظر است همه چیز برایش حاضر و آماده شود.

تن را چرب کردن

خود را برای دعوا و کتک خوردن آماده کردن.

تنش می خارد

اشاره به کسی که هوس کتک خوردن کرده باشد.

تو آن ور جوی، من این ور جوی

جدایی از یکدیگر و قطع رابطه، از هم سوا شدن و کاری به کار یکدیگر نداشتن.

تا بگی «ف» می گم فرزند

کسی که بخواهد از هوش و فراست خود تعریف کند.

توبه گرگ مرگ است

کسی که پیوسته توبه کند اما آن را بشکند و نتواند دست از عادت زشت خود بردارد.

توپش پُره

خیلی شاکی و عصبانی است.

تو حرف دويدن

داخل حرف دیگران شدن و قطع کردن سخن گوینده به خاطر حرف خود.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

نمود و اشاره مختصری به موضوع که از آن بتوان به مطالب و معانی فراوانی پی برد.

تو دعوا نان و حلوا خیرات نمی کنند

در بین دعوا و شلوغی کسی به فکر رعایت چیزی نیست.

تو را چه کار با این و آن، نونت را بخور خرت را بران

سرت به کار خودت باشد و به کار دیگران دخالت نکن.

توزرد در آمد

طرف مورد نظر بی لیاقت و ناجور و بدرد نخور از آب در آمد.

تو شیشه‌اش هم بگنی نم خودش را پس می‌دهد

بیشتر منظور زن بی عفت است که محدودیت و سخت گیری در موردش فایده‌ای ندارد.

تو قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شه

مطلب و سخن ناشنیده و غیر قابل قبول.

تو کوک کسی رفتن

در بحر کسی رفتن و حواس خود را معطوف او کردن.

تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی‌ره

خطاب به نصیحت گو و صاحب نظری که خودش به می گوید عمل نمی‌کند.

تو مو می بینی و من پیچش مو

خطاب به آدم بی تجربه و ناپخته که سطحی و ظاهری با چیزی یا موضوعی برخورد کرده و عمیق و موشکافانه آن را بررسی نمی‌کند.

تو هفت آسمان یک ستاره نداشتن

کنایه از بد شانس و بی چاره و بی پول.

توی پایه کسی کردن

گول زدن و مغبون ساختن کسی در معامله.

توی پول غلت می‌خوره

اشاره به آدم بسیار ثروتمند و پولدار.

توی دل ریختن

مشکل یا غصه و ناراحتی را درون خود نگه داشت و تحمل کردن و به رو نیاوردن.

توی ذوق کسی زدن

ایراد گرفتن و حقیر کردن کار یا رفتار کسی به طوری که از شور و شوق بیفتد.

تیر به سنگ خوردن

بی نتیجه ماندن کار و به مقصود و منظور نرسیدن.

تیری در تاریکی انداختن

شانسی و با حدس و گمان کاری انجام دادن.

تیشه به ریشه زدن

از هستی ساقط کردن، چیزی را از بیخ و بُن از بین بردن.

تبغ زدن

پول یا چیز مفت از کسی گرفتن، گوش بُری.

تیمم باطل است آنجا که آب است

فرع در مقابل اصل، نامرغوب در مقابل مرغوب و هر چیز پست و بی ارزشی در برابر نوع عالی و آن به حساب نیامده و بی رونق و بی قدر خواهد بود.

ضرب المثل های ایرانی که با حرف ((ج)) آغاز می گردند

جا تره بچه نیست

وقتی چیزی یا کسی در محل مورد انتظار نباشد

جانا سخن از زبان ما می گویی

حرف دل خود را از زبان طرف صحبت شنیدن.

جان به لب رسیدن

تحمل رنج و سختی زیاد.

جانماز آب کشیدن

خشکه مقدسی و تظاهر به تقدس و ایمان، در حدی که پاکی جانماز شک کند.

جای سوزن انداختن نیست

شلوغی و ازدحام و فشردگی جمعیت است که به اندازه پایین آمدن سوزن جا وجود ندارد.

جایی نمی خوابه آب زیرش بوه

آدم زرنگ و زیرکی کگه کاملاً مواظب است و کاری نمی کند که باعث ضرر و زیانش شود.

جسته گریخته

حرف یا موضوعی که کم و بیش پراکنده و ناقص گفته یا شنیده شود.

جلوی حرف مردم را نمی توان گرفت

سفارش در مورد بی‌اعتنایی به حرف مردم.

جلوی ضرر را از هر کجا بگیری منفعت است

در هر مرحله بتوان به ضرر و زیان خاتمه داد کم‌ترین فایده‌اش ضرر کردن بیشتر است.

جلوی کسی گاو زمین زدن

نهایت مهمان‌نوازی و خیر مقدم از رودربایستی.

جمعتان جمعه، یکی تون گمه

معمولاً کسی که تازه وارد جایی شود خطاب به جمع می گوید.

جنس ارزان را پولدارها می خرند

چون جنس ارزان بی‌عیب و یا با دوام نیست، لذا باید مجدداً خریداری شود یا پولی صرف تعمیرش گردد.

جنگ اول به از صلح آخر

وقتی تمام حرف‌ها و قرار مدارها و حساب کتاب‌ها در همان ابتدای کار گفته شود بعداً دلخوری و ناراحتی پیش نمی‌آید.

جنگ زرگری

جنگ و جدال ساختگی برای گول زدن و سود بردن.

جواب ابلهان خاموشی است

با نادان و یا کسی که خود را به نفهمی زده نباید هم کلام شد و جوابش را داد.

جواب های! هوی

جواب فحش و بد زبانی، خشونت و بدزبانی و جواب خوبی و خوش زبانی، ملایمت و خوش زبانی است.

جوان است و جویای نام آمده

تازه‌کار یا جوانی که غرور و جسارت و هارت و پورت زیادی داشته و به دنبال کسب شهرت و مقام باشد.

جوان‌ها در قفسند، پیرها در هوسند

معروف است که پیرها بیشتر از جوان‌ها سر و گوششان می‌جنبند.

جوانی کجایی که یادت بخیر

کسی که به پیری رسیده باشد و با تاسف و حسرت دوران جوانی و نشاط خود را بیاد آورد.

جوانیه و نادانی

تبرئه جوان و توجیه حرکات و اعمال ناپسندش.

جو بده منزل عوض کن

امر به آماده شدن برای رفتن و جا عوض کردن و مرخص شدن از جایی.

جوجه را آخر پاییز می‌شمارند

نتیجه کار آخرش مشخص می‌شود نباید از ابتدا زیاد دلخوش و امیدوار بود.

جور استاد به ز مهر پدر

خشونت و سخت‌گیری و آزار معلم و استاد از محبت و نوازش پدر هم بهتر و مفیدتر است.

جوش نزن شیرت خشک می‌شه

به کسی که در مورد چیزی یا در مشاجره سر و صدا می‌کند و حرص می‌خورد می‌گویند.

جو فروش گندم نما

کسی که ظاهری خوب و باطنی نازیبا دارد.

جون به جون کسی کردن

برای فهماندن مطلب به شخص نفهم، لجوج یا بد جنس و یا برای کار آمدن و جذب او از جان مایه گذاشتن و آخر هم نتیجه نگرفتن.

جون به عزرائیل نمی‌ده

سخت‌گیر، خسیس.

جون تو جون خونه، علی‌الخصوص صندوق خونه

کسی که بخواهد خانه‌اش را به کسی بسپارد به شوخی این سفارش را می‌کند.

جهود بازی در آوردن

سر و صدا و بی‌آبرویی کردن.

جهوده خون دیده

کسی که از اندک خون و جراحت بترسد. ترسو

جیب گدا ته نداره

اشاره به اشخاصی که برای جمع‌آوری پول حرص می‌زنند.

جیش را تار عنکبوت زده

بی پول و فقیر شدید.

جیک نزدن

کوچک‌ترین حرفی نزدن، صدایی از کسی در نیامدن.

جیک و پیکشون یکی است

همه حرف‌ها و راز و رمزشان پیش هم است.

جیگر جیگره، دیگر دیگره

عشق و محبت نسبت به جگر گوشه با عشق و محبت دیگران فرق می‌کند.

جیم شدن

گریختن و ترک کردن جایی به طور پنهانی و ناگهانی.

ضرب المثل‌هایی که با حرف ((چ)) آغاز می‌گردند

چاقو دسته خودش را نمی‌برد

بستگان و نزدیکان به یکدیگر خیانت نمی‌کنند.

چاه باید از خوش آب داشته باشد

انسان باید ذاتاً خودش خمیره و وجود کاری را داشته باشد.

چاه کن همیشه ته چاه است

کسی که بد خواه دیگران باشد خود نیز دچار مشکل و گرفتاری خواهد شد.

چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی

هر کس به دیگران بدی کند و ناراحتی به وجود آورد، خوش هم به آن دچار خواهد شد.

چپ چپ نگاه کردن

نگاه خشم آلود و غضبناک و قهر آمیز.

چپ می‌ره راست می‌آید

کار یا حرف ناراحت کننده‌ای را مدام تکرار کردن مثل: گله، بهانه گیری، توقع بی‌جا، منت گذاشتن و غیره.

چپ اندر قیچی

به هم ریخته و آشفته. کج و راست بودن و پیچ و خم داشتن چیزی.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

نتیجه کار نسنجیده و تحقیق نشده، پشیمانی و زیان است.

چراغ ظلم تا صبح نمی‌سوزد

ظلم و ظالم همیشه دوام نمی‌یابد.

چراغانی پارسال

به کسی که در جریان امری نباشد و سؤالات ناشی از عدم اطلاع بکند، می‌گویند.

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است

اول رسیدگی به وضعیت خود و خانواده و فراهم کردن آسایش آن‌ها سپس کمک به دیگران.

چشته خور

کسی که مفت‌خوری و کمک گرفتن همیشگی از دیگران عادت کرده باشد.

چشم بسته غیب می‌گوید

کس که از موضوعی روشن و واضحی خبر می‌دهد.

چشمت روز بد نبیند

در هنگام تعریف موضوع و صحنه بد و ناراحت کننده یا ترسناک که آرزو کنند شنونده از دیدن آن دور باشد.

چشم چشم را نمی‌بیند

تاریکی بیش از حد.

چشم حسود کور

انشالله کسی که نمی‌تواند خوشی و پیشرفت کسی را ببیند کور شود.

چشم دیدن کسی را ندارد

بسیار حسود و بدخواه است.

چشم زدن

نظر زدن، وقتی کسی یا چیزی با دیدن و تعریف کسی بیمار یا خراب یا دچار خطر و ضرر می‌شود.

چشم و دل سیر

نسبت به مال یا خوردن بی تفاوت بودن و طبع بلند داشتن.

چشم و گوش بسته

کسی که از حقایق امور آگاه نیست و چیزی نمی‌داند.

چشم‌ها را درویش کردن

نظر ناپاک نداشتن، چشم روی چیزی یا کاری بستن و دیده را نادیده کردن.

چشم‌هایش آلبالو گیلاس می‌چینه

اشتباهی دیدن، چیزی را که جلو چشم است نمی‌بیند و از این و آن سوال می‌کند.

چشمش هزار کار می‌کنه که ابروش نمی‌دونه

زیرک و مودبی.

چشم هم چشمی

رقابت از روی حسادت.

چمچاره

راه چاره پوچ و بیهوده‌ای که در هنگام خشم یا برای شوخی ارائه می‌گردد.

چنته خالی شدن

تمام شدن، از دست دادن و نداشتن سرمایه یا علم و یا سخنی برای گفتن و...

چند کلمه هم از مادر عروس بشنو

تمسخر و تحقیر کسی که خود را داخل حرف دیگران کند.

چنگی به دل نمی‌زند

چیزی که جالب و دلچسب نباشد و مطبوع و مطلوب واقع نشود.

چوب خدا صدا نداره، اگر زنه دوا ندارد

وقتی خدا بخواهد کسی را تنبیه کند به طریقی چنان درمانده و گرفتارش می‌کند که شخص حتی فکرش را نکرده.

چوب خط پر شدن

زیاد شدن بدهی و یا پر و لبریز شدن پیمانہ عمر.

چوب دو سر طلا

کسی که نزد هر دو طرف دوست و دشمن خفیف و بی‌آبرو شده باشد.

چوب را که برداری گربه دزد فرار می‌کنه

مقصر با کوچک‌ترین حرکتی می‌ترسد و می‌گریزد.

چوب لای چرخ کسی گذاشتن

اشکال تراشی و مزاحمت، جلوگیری از پیشرفت کار.

چوب معلمه گله، هر کی نخوره خله

خشم و عتاب معلم نه از سر آزار بلکه عین مهربانی است و هر کس آن را تجربه نکرده باشد در واقع چیزی

نیاموخته.

چوپان بی‌مزد

زحمت بی‌فایده، برای نادان و حق‌ناشناس رنج بردن.

چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن

باید متناسب با مقدار موجودی و درآمد خرج کرد.

چوسی آمدن

قمیز در کردن، تعاریف مبالغه‌آمیز و فخر فروشانه.

چهار دیواری اختیاری

معمولاً در جواب اعتراض همسایه در مورد ایجاد مزاحمت می‌گویند؛ یعنی صاحب خانه هستم و اختیار تام امور خانه را دارم.

چهار چشم نگاه کردن

با دقت و با کنجکاوی یا تعجب نگریستن.

چهارشنبه یکی پول گم می‌کنه یکی پیدا می‌کنه

موقعی که رنج و غم کسی باعث شادی دیگران شود.

چهار میخه کردن

محکم کاری کردن.

چهار نعل تاختن

تندروی در هر کاری.

چه علی‌خواجه، چه خواجه علی

فرقی نمی‌کند، هر دو حرف یا هر دو حساب یکی است و اختلافی ندارد.

چه کشگی، چه پشمی

انکار طلب یا وعده و قول و...

چیزی که عوض نداره گله نداره

نباید از مقابله به مثل ناراحت شد.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ح)) آغاز می گردند

حاجی حاجی مکه

کسی که برای شانه خالی کردن از انجام کاری برود و دیگر پیدایش نشود.

حاشا و کلاً

اصرار و لجاجت، یکدندگی و پافشاری رو حرف خود.

حرف باد هواست

اشاره به کسانی که روی قولشان نتوان حساب کرد و حرفشان اعتبار چندانی نداشته باشد.

حرف مفت، کفشت جفت

کسی که مزاحمی را جواب کرده، عذرش را بخواهد و راه خروج را نشان بدهد.

حرف تو دهن کسی گذاشتن

نظر خود را به دیگری القا کردن و حرفی را که نگفته از قول او گفتن.

حرف، حرف می آورد

به هنگام سخن گفتن از چیزی، حرف به موضوعات دیگر کشیده شده و حرف های جدیدی بوجود می آید.

حرف حساب جواب ندارد

سکوت در برابر حرف حق و درست و به جا.

حرف حق تلخه

چون بسیاری از حرف های درست و به حق، واقعیتی تلخ و غیر قابل انکار را بیان می کند و ممکن است به ضرر بعضی

تمام شود.

حرف دهننت را بفهم

به کسی که هنگام صحبت به دلیلی از ادب خارج شده و حرف نامربوطی زده و به مخاطب توهین کند.

حرف راست را باید از بچه شنید

از آنجا که بچه‌ها فطرتی پاک و دست نخورده دارند و دروغ و ریا را نمی‌شناسند و از طرفی قوه تشخیص خوب و بد یا نفع و ضرر را ندارند هرچه می‌گویند عین حقیقت و از ته دل می‌باشد.

حرف گل انداختن

گرم شدن صحبت.

حرف مردم تمامی ندارد

اشاره به اینکه: هر کار کنی مردم بالاخره چیزی می‌گویند.

حرف مرد یکی است

مرد یا جوانمرد کسی است که حرف خود را عوض نکند و روی حرفی که زده بایستد و به قول خود پایدار و پایبند باشد.

حرمت امام زاده با متوالی است

هر کس بزرگ‌ترش و همچنین نزدیکان و اطرافیانش را بزرگ بدارد و احترام کند، دیگران نیز به او و وابستگان او احترام می‌گذارند.

حساب به دینار، بخشش به خروار

در هنگام گرم و بخشش دقت و حساب‌گری وجود ندارد، اما در حساب و کتاب باید دقیق بود و حتی یک دینار را حساب کرد.

حساب حساب، کاکا برادر

حساب و کتاب به جای خود، دوستی و برادری هم به جای خود.

حساب سر انگشتی

حساب سطحی و سرسری و نه چندان دقیق.

حسرت به دل کچل خدیجه، مُردم ندیدم نوه و نتیجه

حرف آدم حسود یا حسرت کس در مورد کسی که به مقصود خود رسیده و دق می کند اما خود از مثل آن محروم است.

حُسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست

کسی که زیباست دیگر نیازی به آرایش و آب رنگ اضافی ندارد.

حسنی به مکتب نمی رفت وقتی می رفت جمعه می رفت

کنایه از وقت شناسی و انجام کار بی موقع.

حسود هرگز نیاسود

حسود هیچ گاه آرامش و آسایش ندارد همیشه از خوشی و پیشرفت دیگران ناراحت و در رنج و حسرت است.

حق به حق دار می رسد

سرانجام حق به صاحب و سزاوار حق می رسد.

حق گرفتنی است نه دادنی

نباید منتظر رسیدن حق و حقوق خود شد بلکه باید به دنبال آن رفت و آن را مطالبه کرد؛ زیرا کسی آن را به آدم تعارف نمی کند.

حلال زاده به دائی می رود

اشاره به اینکه معمولاً بیشتر اشخاص طرز رفتار و حرکاتشان موروثی است.

حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی

در جواب کسی می گویند که از وضعیت یا از فرد یا چیزی سؤال کند، یعنی: قابل شرح و تعریف نیست و خودت باید امتحان کنی.

حمام زنانه

جای شلوغی که صدای همه در آن پیچیده باشد.

حمومک مورچه داره، بشین و پاشو خنده داره

شعری که در مورد بچه ناآرام و بی‌قرار یا کسی که از کار زیاد و بشین و پاشو گله دارد، می‌خوانند.

حناش رنگ ندارد

کسی که نزد دیگران آبرو نداشته و قول عملش بی‌ارزش باشد، کسی که قبولش نداشته باشد.

حیا را خورده، آبرو را قی کرده

آدم بی‌شرم و بی‌آبرو و بی‌ادب، کسی که اختیار زبان خود را نداشته باشد و هرچه بخواهد می‌گوید و یا هر کار می‌خواهد انجام می‌دهد.

حیف از طلا که خرج مطلا کند کسی

هنگامی که پول و هزینه زیادی صرف کسی یا چیزی شود که ارزش و نتیجه نداشته و به درد نخورد.

ضرب المثل هایی که با حرف ((خ)) آغاز می‌گردند

خار شدن و در چشم کسی فرو رفتن

مزاحم پیشرفت و خوشی کسی شدن.

خاکشیر مزاج

ملایم طبع، سازگار، خاکی (از این جهت می‌گویند که خاکشیر با همه طبایع سازگار است).

خاله خوش وعده

کسی که سر خود و بی‌دعوت به هر مجلسی برود و بی‌رودربایستی سر سفره هم بنشیند.

خاله واریسی

فضولی و کنجکاوی، جستجو و سر در آوردن از محلی یا موقعیتی.

خالی بستن

دروغ گفتن، ادعای پوچ و توخالی.

خانه روشن کردن

اشاره به محتضر و درحال مرگی که برای دقایقی حالت سلامت و هوشیاری در او ظاهر می‌شود.

خدا به دور

در هنگام بد آمدن و تعجب از چیزی یا کسی و نپسندیدنش می‌گویند. کلمه‌ای شبیه «واه».

خدای جای حق نشسته

هنگامی که کسی نتواند حق تزییع شده خود را از زورگو بگیرد و مظلوم واقع شود مطمئناً خداوند حق او را خواهد گرفت و ستمگر را مجازات خواهد کرد.

خدا خر را شناخت بهش شاخ نداد

کسی که قابلیت و لیاقت نعمتی از نعمت‌های خداوند را نداشته و از آن محروم باشد چرا که اگر آن نعمت را می‌داشت از آن سوء استفاده می‌کرد.

خدا روزیت را جای دیگری حواله کند

جواب رد به گدا یا متوقع سمجی که به چیز یا کسی امید بسته و چشم طمع دوخته و پیش خود حسابی باز کرده است.

خدا شفایت دهد

اصطلاحاً به کسی می‌گویند که کار غیر عاقلانه انجام دهد یا رفتار حواس پرتانه و دیوانه‌بار داشته باشد.

خدا عاقبتش را به خیر کند

انشالله سرانجام کارش به خیر و خوبی پایان پذیرد.

خدا گرز حکمت بنده دری / به رحمت گشاید در دیگری

تمام درها یک جا و یکباره به روی کسی بسته نمی‌شود.

خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند

دعا یا گله کسی که از پا در آمده و از نظرات عزت و مقام تنزل یافته و زمین خورده است.

خدا یکی زن یکی

حرف مسی که همسر خود را یا دوست می‌دارد و در دلش فقط عشق یک نفر می‌گنجد و یا از عهده همان یکی هم بر نمی‌آید.

خر از پل گذشتن

از پیش رفتن کار و به نتیجه و مقصود رسیدن.

خر بزه می‌خوری یا هندوانه؟ هر دوانه

جواب رک و بدون رودربایستی و تعارف.

خر بیار باقالی بار کن

هنگام پیش آمدن آشوب موقعیت آشفته و خراب می‌گویند.

خر تب می‌کند

به کسی که لباس زیادی پوشیده و یا در فصل تابستان لباس گرم بپوشد، می‌گویند.

خرج که از کیسه مهمان بود، حاتم طلایی شدن آسان بود

از جیب دیگران مهمان کردن راحت است.

خر چه داند قیمت نقل و نبات

آدم نفهم و نادان، خوب و بد، بهترین و بدترین و با ارزش و بی‌ارزش در نظرش یکی است و قدر و قیمت هیچکدام برایش فرقی نمی‌کند.

خر خودت را بران

مشغول کار خودت باش و کار خود را پیش ببر.

خر ما از کره‌گی دم نداشت

اظهار بدشانسی و به همین دلیل قید چیزی را زدن.

خر و با خور مرده با گور

مفت خور حریص که از هیچ چیز خوراکی صرف نظر نکرده و به هیچ یک از محتویات سفره رحم نکند.

خروس بی محل

بی موقعیت به جایی رفتن یا کاری را انجام دادن یا حرفی گفتن.

خشکشی زد

از تعجب به صورت چوب خشک در آمدن، درجا بی حرکت شد.

خفه خون گرفتن

لال شدن و دم بر نیاوردن.

خلارو هرچی هم بزنی گندش بیشتره

مشاجرات خصمانه که هر چه دنبال شود، باعث هتک حرمت و بی آبرویی بیشتر طرفین شود.

خلایق هر چه لایق

هر کس همانقدر و هر گونه که لیاقت و شایستگی دارد نصیبش می گردد.

خم رنگری نیست

به کسی گفته می شود که بخواهد کارش زود انجام شود و طرف مقابل را وارد به عجله و سرعت عمل کند.

خنده بر هر درد بی درمان دواست

با حفظ نشاط و روحیه شادمانی حل یا فراموش کردن دردها و مشکلات آسان تر و سریع تر خواهد شد.

خواب خرگوشی

مثل خرگوش با چشم باز در خواب بودن کنایه از غفلت و بی توجهی به اطراف.

خواب دیدی خیر باشه

به کسی می‌گویند که در مورد کاری غرض و مقصود خاصی داشته و یا در اوهام و خیالات خام و تصورات شیرین بسر بود.

خواب زن چیه

عقیده بر این است که زن هر خوابی می‌بیند بر عکس آن تعبیر واقع می‌شود.

خواستن توانستن است

با اراده و پشت‌کار حتماً به مقصود خو خواهیم رسید.

خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو

سفارش به وفق دادن خود با همگان و تبعیت از اکثریت.

خود را به کوچه علی‌چپ زدن

تجاهل کردن و خود را به نفهمی و بی‌اطلاعی زدن.

خود را به موش مردگی زدن

مقصوری که با زیرکی خود را ضعیف و بی‌گناه جلوه دهد.

خود را گم کردن

گذشته و اصلیت خود را از یاد بردن، کسی که وقتی به جایی و به وضعیت بهتری رسید وضعیت سابق خود را فراموش کند و دچار غرور و خودخواهی شود.

خودش می‌برد، خودش می‌دوزد

کسی که کاری را که به دیگری هم مربوط است سر خود و به تنهایی، بدون مشورت و نظرخواهی شروع کند، انجام دهد و به اتمام برساند. خودخواه.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد

کسی که خودش موجبات ناراحتی و پشیمانی خود را فراهم آورده این جمله را با شماتت به خود می‌گوید.

خورشت دل ضعفه

کنایه از نبودن غذا، غذای بی‌نوای فقیر.

خوشگلی است و هزار جور دردسر

زیبایی بیش از حد باعث عذاب و دردسر است.

خوش و بش کردن

سلام و احوال‌پرسی و تعارف گرم و محبت‌آمیز.

خوشی زیر دلتش زده

اشاره به کسی که هیچ‌گونه غم و ناراحتی و مشکلی در زندگی نداشته اما گله و ناشکری کند و یا بی‌جهت خود را دچار دردسر و گرفتاری می‌سازد.

خون به پا شدن

جنگ و جدال و زد و خورد و کشت و کشتار به راه افتادن.

خون خونش را می‌خوره

از فرط عصبانیت به خود پیچیدن و جوشیدن.

خون دل خوردن

در مورد چیزی یا کسی رنج و حسرت و عذاب فراوان متحمل شدن.

خون را خون نمی‌شویند

فساد و جنایت را با مثل آن تلافی نمی‌کنند. مقابله با مثل نکردن.

ضرب المثل‌هایی که با حرف ((د)) آغاز می‌گردند

دارندگی و برازندگی

لاجرم توان‌گری بزرگ منشی می‌آورد.

دایه مهربان‌تر از مادر!

دلسوزی بی جا و دخالت بی جا و خود سرانه.

دختر پزون

به غذایی که دختر دم‌بخت پخته باشد و بخواهند تعریف مضاعف بکنند، می‌گویند.

دختر همسایه هر چی چل‌تر واسه ما بهتر

از عیب دیگران راحت‌تر می‌توان سوء استفاده کرد.

در این دنیا دلی بی‌غم نباشد / اگر باشد بنی آدم نباشه

اشاره به اینکه همه انسان‌ها کم یا زیاد به گونه‌ای غم و گرفتاری دارند.

در باغ سبز نشان دادن

در شروع کاری، جهت سوء استفاده رفتار و وعده‌های فریبنده داشتن.

در بیابان لنگه کفش نعمت است

در موقع سختی و تنگنا حتی کم‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها به حساب می‌آید و به درد می‌خورد.

در خونه باز

مهمان دوست، کسی که در خانه‌اش همیشه به روی مهمان باز است.

در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته؟

اشاره به شخص بی‌ملاحظه که از محبت و نجابت و بزرگواری کسی سوء استفاده کند.

درز کردن

خبری منتشر و پخش شدن.

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

سفارش به بخشش و گذشت به هنگام قدرت توانایی در گرفتن انتقام.

در کار خیر، حاجت هیچ استخاره نیست

برای انجام کار درست و خیر نباید شک و تردید داشت و از این و آن پرسید یا حتی استخاره کرد.

در مسجد را نمی‌شود کند

قید متعلقاتی چون پدر و مادر یا فرزند را نمی‌توان زد، حتی اگر آزاردهنده و غیر قابل تحمل باشند.

در ناامیدی بسی امید است

نباید قطع امید کرد و تا آخرین لحظه باید امیدوار بود.

دروغ که حناق نیست

هنگام عصبانیت از دست دروغ گو می‌گویند، به این معنی که: دروغ گفتن راحت است و معنی برای آن وجود ندارد.

دروغ گو کم حافظه است

از آن‌جا که دروغ گو می‌خواهد از چیزی غیر واقعی و ساختگی سخن بگوید طبعاً کلامش محکم و بدون اشتباه نخواهد بود، بنابراین در گفته‌هایش اختلاف و ضد و نقیض به وجود آمده و دروغش آشکار می‌گردد.

در همیشه روی یک پاشنه نمی‌گردد

اوضاع دائم به یک حال نمی‌ماند.

در یه تخته خوردن

به وجود آمدن فرصت و اتفاقی سودمند و غیر مترقبه.

دزد حاضر بز حاضر

اشاره به حرف یا عمل غیر قابل انکار، در مواردی که همه شواهد برای اثبات واقعیت مطلبی وجود داشته باشد و به راحتی بتوان به حقیقت موضوع پی برد.

دزد ناشی به گاهدون می‌زنه

بی‌تجربگی و همچنین بدشانسی باعث شکست در هر کار است.

دزد نگرفته پادشاه است

مقصر بی‌مدرک خیالش آسوده است و برای خود پادشاهی می‌کند.

دست از پا درازتر

شکست خورده و نا امید و به نتیجه نرسیده.

دست از سر کچل برداشتن

کسی را رها کردن و آزار ندادن و کاری به کارش نداشتن.

دست بالای دست بسیار است

زور گویی که به زیر دست و ضعیف تر از خود ظلم و بدی کند، بالاخره ظالم تر و قدرتمندتر از او نیز پیدا خواهد شد که به خود او ظلم کند و حسابش را برسد.

دست بوسی

عرض ادب و سلام خدمت کسی گفتن.

دست به دامن شدن

به کسی متوسل شدن و پناهنده شدن.

دست به دست سپرده

نظیر: از هر دست که بدهی از همان دست پس می گیری.

دست به سیاه و سفید نزدن

بی کاره و تن پرور بودن و هیچ کاری انجام ندادن.

دست به عصا

محتاطانه، با دقت و ملاحظه رفتار کردن.

دست چپ و راست را تشخیص ندادن

قدرت فهم و تشخیص نداشتن، نادان و مبتدی بودن.

دست خر کوتاه

به کسی که بی اجازه دست به طرف چیزی دراز کند می گویند، یعنی دست درازی قدغن.

دست راستش زیر سر من

آدم ناامیدی که آرزو کند به جای دیگری و دارای موقعیت و وضعیت او باشد.

دست رد بر سینه کسی زدن

کسی را طرد و ناامید کردن و جواب منفی دادن.

دستش از دنیا کوتاه است

معمولاً برای جلوگیری از غیبت پشت سر مُرده می‌گویند، یعنی دیگر در این دنیا نیست که از خود دفاع کند.

دستش از گور بیرون مانده

مرده‌ای که حتی در زیر خاک هم نگران حال و وضع نزدیکان خود باشد.

دستش به دهنش می‌رسد

کسی که وضع مالی نسبتاً خوبی دارد و محتاج دیگران نیست.

دست شکسته دنبال کار می‌رود اما دل شکسته نمی‌رود

در واقع روحیه و عشق و علاقه موجب انجام و پیشبرد کارهاست نه زحمت و تلاش ظاهری. اهمیت روحیه و علاقه به کار در مقابل تلاش جسمی.

دستش نمک نداره

کسی که هر چه بی این و آن محبت و خوبی می‌کند قدر آن را نمی‌دانند و یا اینکه در مقابل بدی می‌بینند.

دست کسی را تو پوست گردو گذاشتن

کسی را لنگ و معطل کردن.

دست کسی را خواندن

فکر کسی را خواندن، پی به خیالات کسی بردن.

دست کم گرفتن

کم ارزش شمردن و به حساب نیاوردن چیزی یا کسی، کوچک و ناچیز تلقی کردن.

دسته گل به آب دادن

خرابکاری کردن.

دستی از دور بر آتش داشتن

از دور شاهد ماجرا بودن و از دشواری‌ها یا خطرات کار اطلاع نداشتن.

دعوا لحاف ملامت

برای رسیدن به مقصود چیزی را بهانه قرار دادن.

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

به دو معنی:

دیوانه عشق خدا شدن

از دست دادن عقل و شعور و اینکه آدم دیوانه از فکر و خیال و دغدغه‌های زندگی آسوده است.

دل به دریا زدن

ترس و تردید را کنار گذاشتن و هرچه باداباد گفتن و شجاعت اقدام کردن.

دل به دل راه دارد

دوستی و محبت راه دل را به دل باز کرده و قلب‌ها را به یکدیگر ارتباط می‌دهد، عشق و علاقه دو طرفه است.

دل پر شدن

از دنیا یا از کسی گله و ناراحتی داشتن.

دل دادن و قلوب گرفتن

گفتگو و هم‌صحبتی همراه با علاقه و صمیمیت بین دو طرف.

دل دل کردن

تردید داشتن، مردد بودن.

دلش طاغچه ندارد

کنایه از کم صبر و طاقت بودن.

دلش مثل آینه است

کنایه از آدم صادق و بی‌ریا و بی‌غل و غش (نظر به اینکه آینه هر چه در آن است یعنی واقعیت را نشان می‌دهد).

دلی از عزا در آوردن

بعد مدتی کاری را به دلخواه و مطلوب و درست و حسابی انجام دادن و سیراب شدن (مثل خوردن غذای سیر یا رفتن به تفریح و...).

دماغش را بگیری جانش در می‌آید

به آدم ضعیف و لاغر می‌گویند.

دُم به تله ندادن

گیر نیفتادن به جهت زرنگی و زیرکی.

دُم به کول گذاشتن

نامید و شکست خورده پی کار خود رفتن، ترسیدن و خد را جمع و جور کردن.

دم خورشید کباب شدن

مبتلا شدن به گرفتاری و مصیبت و بلا، متحمل رنج و عذاب فراوان شدن.

دُم در آوردن

پررویی و زبان درازی.

دُم کسی را چیدن

وقیح و پررویی را بر جای خود نشانیدن.

دندان اسب پیشگشی را نمی‌شمارند

در مورد ارزش و قیمت یا عیب و ایراد هدیه و چیز مجانی دقت و حساب کتاب نمی‌کنند.

دندان تیز کردن

چشم طمع به چیزی یا کسی دوختن.

دندان روی جگر گذاشتن

صبر در گرفتاری وبلا، صبر غیر قابل تحمل.

دندان گرد

طمع کار برای هر چیزی که منفعت داشته باشد.

دندانی را که درد می کند باید کند انداخت دور

قید کس یا چیزی را که مزاحم است و فایده ای ندارد باید زد.

دنده اش پهن است

بی عار و بی رگ است.

دنیا رو آب ببره فلانی را خواب می بره

بی غم و بی خیال، آدم خوسرد و آسوده خاطر.

دنیا محل گذره

این جهان ماندنی نیست و هر چه از خوبی و بدی در آن است می گذرد و تمام می شود.

دنیا همین صد سال اولش سخت است

اشاره به اینکه در دنیا و در زندگی آسودگی و راحتی وجود ندارد.

دو به شک

دچار شک و تردید بودن، در مورد چیزی مردد بودن.

دو به هم زنی

دعوا و نفاق افکندن بین دو نفر.

دو پا داشت دوپای دیگر هم قرض کرد

فرار و گریز به آخرین حد شتاب.

دو پا را در یک کفش کردن

سماجت و لجاجت بر سر حرفی یا انجام کاری حتی دور از عقل و منطق.

دود از سر بلند شدن

داغ کردن و شوکه شدن بر اثر شنیدن حرفی بسیار نابارورانه و حیرت انگیز.

دود از کنده بلند می شود

سالمدان از جوانان کارآمدتر و قابل ترند.

دود چراغ خوردن

رنج بردن در طلب چیزی به خصوص تحصیل علم و دانش.

دودش تو چشم خودت می ره

نتیجه کار بد نصیب خودت خواهد شد.

دود شده رفته هوا

چیزی یا کسی غیب و ناپدید شدن، از بین رفتن هستی و سرمایه.

دو دوزه بازی کردن

حیله گری، دو طرف معامله یا گفتگو را داشتن.

دوره وانفسا

دوره یا زمانه‌ای که هر کس «وای بر من» می گوید و به فکر نجات خویش از گرفتاری و مهلکه است.

دوری و دوستی

دیدار و ملاقات هرچه کم تر و دیر به دیرتر انجام شود، ارزش و احترام و محبت طرفین نسبت به یکدیگر بیشتر

شده و بیشتر نیز حفظ می شود و قوام می یابد، چرا که در کثرت دیدار خواه ناخواه دلخوری پیش می آید.

دوست مرا یاد کند یک هله پوک

هدیه هر چند هم اندک و کم ارزش حتی در حد یک دانه هِل پوک شده باشد، نشان می‌دهد به یاد دوست هستیم و به او علاقه داریم.

دوستی خاله خرسه

دوستی غیر عاقلانه و از روی نفهمی و نادانی، دوستی که از دشمنی بدتر و آسیب رساننده‌تر و عذاب آورتر باشد.

دوغ و دوشاب برایش یکی است

کسی که خوب و بد، زشت و زیبا، پسندیده و ناپسند و... در نظرش یکسان و هم ارزش بوده و برایش فرق نکند.

دو قورت و نیمش باقی است

کسی که به جای تشکر و قدردانی از خدمت و محبت دیگری با پرویی و توقع بی‌جا مدعی و طلب‌کار هم بشود.

دولا پهنا حساب کردن

جنس یا دستمزدی را به دو برابر قیمت اصلی حساب کردن.

دهن داره یه گاله، لقمه داره نواله، چشم‌ها داره نخودچی، ابرو نداره هیچی

وصف بچه یا آدمک زشت.

دهن گرم شدن

به حرف افتادن، سخت مشغول پرچانگی کردن.

دهن لق

راز نگه ندار، کسی که هر حرفی را زود برای این و آن بازگو می‌کند و حتی قادر به نگه داشتن اسرار خود نیست.

دیدار به قیامت

نامیدی از ملاقات بعدی به دلایل مختلف (مثل قهر، غیبت طولانی و...).

دیر اومدی زود می خواهی بری

به تازه کار و تازه واردی که برای رسیدن به هدف و موقعیت مطلوب عجله داشته باشد و بخواهد خیلی سریع به مدارج بالا برسد.

دیگ به دیگ می که روت سیاه، سه پایه می که صل علی

بدنام و عیبناکی که از دیگران عیب و ایراد بگیرد.

دیگی که واسه من نجوشه، سر سگ توش بجوشه

بی تفاوتی شخص نسبت به چیزی یا کاری که استفاده و منفعتی برای او ندارد و مربوط به دیگران است.

دیوار حاشا بلند است

حاشا کردن و منکر شدن حد و مرزی ندارد و حرف یا عمل خود را می توان به راحتی و تا حد غیر ممکن و نامحدود انکار کرد.

دیوار موشی داره، موشی هم گوش داره

در سخن گفتن باید محتاط بود و هر جا و در میان هر جمعی نباید حرفی را زد، زیرا ممکن است کسی خبر چینی کرده و آن را بازگو کند.

دیواری از دیوار من کوتاه تر گیر نیوردی؟

به کسی که از بین چندین نفر یکی را که از همه بی تقصیرتر یا مظلوم تر و ضعیف تر است برای انتقام گرفتن یا خالی کردن عقده خود و یا حتی انام کاری انتخاب کند.

دیوانه چو دیوانه بیند خوشی آید

هر کس از دیدن و بودن با همجنس و هم زبان و هم فکر مثل خود خوشحال می شود و با او می جوشد.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ذ)) آغاز می گردند

ذرع نکرده پاره کرده

بدون محاسبه و بی حساب و کتاب شروع به کاری کردن.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ر)) آغاز می گردند

راه گم کردی؟

به عنوان گله یا تعجب به کسی که پس از مدت‌ها پیدایش شده و نزد کسی برود می گویند.

راه باز است و جاده دراز

مانعی برای رفتن وجود ندارد، معمولاً در مواقع قهر و یا هنگامی که کسی نصیحت و ممانعت برای عدم انجام کار ناصلاح را بپذیرد، به طرف مقابل می گویند.

رَب و رُب را یاد کردن

در رنج و سختی شدید قرار گرفتن، با ناراحتی و مشقت فراوان مواجه شدن.

رحم خوب است اگر در دل کافر باشد

سفارش و تمجید از رحم و مروت و مهربانی.

رخت بعد از عید به درد گل منار می خورد

چیزی یا کمکی که بعد از موقع لزوم بدست آید و به موقع و به جا نباشد دیگر به درد نمی خورد.

رستم است و همین یک دست اسلحه

نظیر: امامزاده است و همین یک قندیل.

رطب خورده منع رطب چون کند؟

کسی که دیگری را نصیحت کرده و از انجام کاری باز می‌دارد اما خود رعایت نکرده و آن کار را انجام دهد مسلماً نصیحتش بی‌اثر خواهد بود.

رفت آنجا که عرب نی انداخت

جای نامعلوم و ناشناخته، کسی که در مکان نامشخصی غیب یا گم شده و یا از بین رفته باشد.

رفتنش با خودش آمدنش با خدا

کسی را که از زمان بازگشتش بی‌اطلاع باشند می‌گویند.

رگ خواب

قلق و لم و خلق و خوی که از آن طریق بتوان در کسی نفوذ کرد و او را در اختیار گرفت.

رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر

چهره و رنگ و رو و سر و وضع شخص نشان دهنده احوال درونی اوست (مثلاً رنگ زرد نشان دهنده کسالت و بیماری است، رنگ سرخ نمایانگر خجالت و یا عصبانیت و یا بی‌حوصلگی و نامرتب بودنش گویای آشفتگی و پریشان حالی اوست).

روت نمی‌شه غریب بگیر جلوت

به مسخره به کسی می‌گویند که از انجام کاری یا رفتن به جایی و یا در بیان مطلبی بی‌مورد و بی‌دلیل خجالت بکشد.

رو دست خوردن

فریب خوردن.

روده بزرگه روده کوچیکه رو خورد

مبالغه برای نشان دادن شدت گرسنگی.

روده درازی کردن

پر حرفی و پر چانگی.

رو راستی

صداقت و یکرنگی.

روز از نو روزی از نو

به صورت اول در آمدن و بازگشتن به حالت نخست. تکرار کاری را از اول.

روزه شک دار گرفتن

کاری را از روی شک و تردید انجام دادن و چندان به نتیجه‌اش مطمئن و امیدوار نبودن.

روزی افتاده دست قوزی

هنگامی که یار اختیار معاش دست نالایق یا ناشی بیفتد.

روزی دست خداست

رزق و روزی و مقدار آن را خداوند معین می‌کند و هیچ آفریده‌ای را بی‌نصیب نمی‌گذارد.

روزی مهمان پیش می‌آید

نباید از آمدن میهمان ناراحت شد چون بنا بر عقیده مسلمانان، رزق و روزی معین خود را به همراه می‌آورد و یا حتی قبل از آمدنش روزی‌اش می‌رسد.

روغن ریخته را نذر امامزاده کردن

بخشیدن مال یا چیزی که از دست رفته یا به درد نخور و غیر قابل استفاده باشد، بخشش چیز به هدر رفته.

رو که نیست سنگ پای قزوینه

پر رویی و وقاحت.

روی پای خود بند نشدن

از فرط شور و شوق آرام و قرار نداشتن.

روی پر قو خوابیده

کسی که در ناز و نعمت و در آسایش و راحتی خیال به سر می‌برد.

روی دست کسی زدن (بلند شدن)

از کسی پیشی گرفتن، به رقابت با کسی برخاستن.

روی یک آجر صد چرخ می‌خورد

شخصی بسیار فعال و پر انرژی که با امکانات کم کارهای مختلفی را انجام می‌دهد.

ریش گرو گذاشتن

غیرت و شرافت و مردانگی را گرو گذاشتن و ضمانت کردن.

ریش و قیچی را دست کسی دادن

اختیار تام و کامل در مورد چیزی یا کاری به کسی دادن.

ریگ به کفش داشتن

کسی که به همان گونه که ظاهرش نشان می‌دهد نیست و عیب و علت و خلاف و ناخالصی در کار یا نیتش وجود دارد.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ز)) آغاز می‌شوند

زاغ سیاه کسی را چوب زدن

تعقیب کردن و زیر نظر داشتن کسی. تعقیبش و تجسس و احوال کسی را کردن.

زبان به دهان گرفتن

ساکت شدن و حرف نزدن.

زبان را گاز بگیر

امر به حرف نزدن به کسی که حرف نامربوطی مثل توهین مقدسات یا نفوس بد بر زبان جاری کرده باشد.

زبان خر را خلع می‌داند

هر کس زبان مثل خود را بهتر می‌فهمد و با آن آشناتر و راحت‌تر است.

زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می‌کشد

اشاره به تأثیر خوش زبانی و بکار بردن الفاظ نیکو پسندیده.

زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد

احتیاط در سخن گفتن و پرهیز از گفتن حرف‌های نیشدار و خطرناک که ممکن است به قیمت جان تمام شود.

زبانم مو در آورد

اشاره به تکرار بیش از حد حرفی یا توضیحی و یا درخواستی.

ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا

به کسی می گویند که با تعارفات بیهوده مرتب حاشیه می رود و اصل مطلب را بیان نمی کند.

زخم شمشیر خوب می شود، زخم زبان خوب نمی شود

واقعیتی غیر قابل انکار اینکه چه بسا جراحات هولناک که معالجه شده اما اثر و زخمی که از یک سخن سوزاننده و تأثیرگذار بر جای می ماند همیشه در دل و ذهن باقی و ماندگار خواهد بود و قابل ترمیم و اصلاح نیست.

زدی ضربتی، ضربتی نوش کن

پس از انجام هر کار یا حرف زشت و ناشایستی باید منتظر تلافی و مقابله به مثل بود.

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

از آنجا که عشق با بی قراری و اضطراب و ناشکیبایی همراه است، با صبر و حوصله فرسنگها فاصله دارد.

زمستان تمام شد، روسیاهی به ذغال ماند

در مواقعی می گویند که کسی بدی کرده و یا امیدی را ناامید کرده باشد، یعنی: بالاخره هر چه بود گذشت و یا هر طور بود مسئله حل و کار انجام شد اما سرافکنندگی و خجالت برای آن شخص باقی خواهد ماند.

زن بلاست، انشالله هیچ خانهای بی بلا نباشد

عقیده مردها نسبت به زن و اینکه هر خانهای با وجود زن صفا و روشنائی و رونق دارد.

زن راضی مرد راضی گور پدر قاضی

هنگام که کسی در کار دو نفر دخالت و یا قضاوت کند، اما خود طرفین با هم کنار آمده باشند و از زندگی یا معامله با یکدیگر راضی باشند.

زن کبابه، خواهر زن نان زیر کباب

اشاره به دلچسبتر بودن خواهر زن در برادر زن.

زنگولهی پای تابوت

کودک یا کودکانی را می گویند که در زمان پیری والدین متولد شده باشند.

زن و شوهر دعوا کنند، ابلهان باور کنند

دعوای زن و شوهر موقتی و زودگذر است و نباید در اینگونه درگیری‌ها مداخله نمود.

زنی که جهاز نداره این همه ناز نداره، مردی که نون نداره این همه زبون نداره

گفتگوی زن و شوهر برای خفیف کردن یکدیگر در مشاجره.

زهر ریختن

آسیب رساندن و صدمه زدن به کسی.

زیر آب کسی را زدن

از کسی بد گفتن و نزد دیگری بی‌اعتبار ساختن، وسیله بیکاری یا اخراج کسی شدن.

زیر بلیط در آوردن

تحت اختیار گرفتن.

زیر پای کسی را خالی کردن

نظیر: زیرا آب زدن، یعنی با توطئه و سخن‌چینی موجب اخراج و بیکاری یا بی‌اعتباری کسی شدن.

زیر پای کسی نشستن

با حرف‌های بی‌اساس و مغرضانه نظر کسی را عوض کردن و فریب دادن.

زیر سیبیلی در کردن

نادیده گرفتن و خود را به ناآگاهی زدن.

زیر سرش بلند شده

کنایه از کسی که هوایی شده و با کسی سر و سری دارد، دل به کسی و جای دیگری بسته.

زیر شالش قرصه

جایگاه مالی محکم و استواری دارد، پولدارها و ثروتمند است.

زیرش زدن

کار یا قول و یا حرف خود را انکار کردن.

زیره به کرمان بردن

پیشکش بی‌ارزش، متاعی را برای فروش یا استفاده به مرکز و محل تولید آن بردن.

زینب ستم‌کش

کسی که خیلی مصیبت و بلا و سختی کشیده باشد (اشاره به ستم‌ها و مصیبت‌های وارد شده بر حضرت زینب).

ضرب المثل‌هایی که با حرف ((س)) آغاز می‌گردند

سال به سال دریغ به پارسال

افسوس گذشته و اینکه هر سال از سال قبل بدتر است.

سالی که نکوست از بهارش پیداست

چیز یا کار بد و نادرستی که آخر و نتیجه اش از همان اول معلوم باشد.

سایه کسی را با تیر زدن

دشمنی و کینه بیش از حد نسبت به کسی داشتن.

سبزی کسی را پاک کردن

نزد کسی چاپلوسی و مجیز گفتن، تملق گویی کسی به منظور خاصی.

سبک سنگین کردن

درباره خوب و بد حرف یا کاری فکر کردن و سنجیدن.

سبیلش آویزان شده

کسل و دماغ شدن به جهت ناکام ماندن و کف و ناامید شدن.

سبیل کسی را چرب کردن

برای پیشبرد کار با پول و رشوه طرف را راضی کردن.

ستاره سهیل شده

کسی را خیلی دیر به دیر بتوان دید.

سحر خیز باش تا کامروا شوی

صبح زود از خواب بیدار شدن هم باعث سرحالی است و هم می توان به تمام کار های روزانه رسیدگی کرد.

سخت بگیری، سخت می گذره

کارها را باید ساده و آسان گرفت تا زندگی به راحتی سپری شود. سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش.

سراپا گوش بودن

با دقت و حواس جمع گوش کردن.

سر از پا نشناختن

خوشحالی و شادمانی بیش از حد.

سر بسته گفتن

مطلبی را کامل و روشن بیان نکردن و آن را لفافه و به طور مختصر گفتن.

سر به بیابان گذاشتن

به ستوه آمدن و فرار کردن از خانه و کاشانه برای آسوده بودن.

سر به زنگاه

درست به موقع و در زمان حساس.

سر به سر، بی دردسر

چیزی را با چیز دیگر مبادله و معاوضه کردن.

سر به سنگ خوردن

بر اثر کار یا راهی اشتباه شکست خوردن و رنج و مرارت کشیدن را تحمل کردن اما تجربه آموختن، گوشمالی و تنبه شدن در اثر گردش زمان.

سر به هوا

کسی که دقت و تمرکز ندارد و حواسش جمع و دقیق نیست.

سر بی گناه پای دار می رود اما بالای دار نمی رود

بی گناه ممکن است برای مدتی متهم شود، اما بالاخره بی گناهی اش ثابت می شود.

سر پیازی یا ته پیاز؟

به کسی می گویند که بدون حق و اجازه خود را داخل حرف و کاری که مربوط به او نیست بکند (یعنی تو چیکاره ای).

سر پیری و معرکه گیری

به کسی گفته می شود که در سن پیری کاری را که در شأن او نیست انجام دهد.

سر خر را برگرداندن

تغییر دادن راه، یا عوض کردن حرف، تغییر مسیر دادن.

سر دیگ حلیم، روغن می رود

زودتر از موقع و با عجله سر کاری رفتن.

سر را با پنبه بریدن

با نرم خویی و زیرکانه کار و نیت ناپسند خود را عملی ساختن و کسی را گرفتار کردن.

سرش برای فلان کار درد می کنه

بسیار مشتاق انجام آن کار و تحمل مشکلات احتمالی اش است.

سرش بره قولش نمی ره

آدم بسیار خوش قول و مورد اطمینان.

سرش به تنش زیادی می‌کنه

کسی که سراغ خطر بزرگی می‌رود.

سرش به تنش می‌ارزه

به شخص محترم و درست حسابی می‌گویند.

سرش تو لاگ خودشه

کاری به کار کسی نداره.

سر قبری گریه کن که مرده توش باشه

انجام کاری که فایده داشته باشد.

سر کسی را زیر آب کردن

کسی را مخفی و پنهان کردن یا کشتن و از بین بردن.

سر کسی شیره مالیدن

گول زدن و مغبون کردن.

سر کیسه را شل کردن

خرج کردن و بخشیدن.

سر گنده‌اش زیر لحاف است

وقتی جزء ناچیزی از حقیقتی آشکار شده و هنوز قسمت بزرگ مشکل کار و گرفتاری، باقی مانده و در پیش باشد.

سرم را بشکن نرخم را نشکن

در دو معنی:

کسی که حاضر است سرش بشکند اما قدر و ارزشش کم نشود.

حرف کاسب و کارگری که با او زیاد چانه بزنند و او حاضر به کم کردن نرخش نباشد.

سُر و مُر و گنده

چاق و سلامت و سرحال.

سرمه را از چشم می دزدد

کسی که در دزدی مهارت فراوانی دارد.

سر و ته یک کرباس

همه یک جور و مثل هم.

سر و دست شکستن

شدیدا طالب چیزی یا کسی بودن و نسبت به آن اشتیاق فراوان نشان دادن.

سرو گوش آب دادن

کسب اطلاع کردن، به دست آوردن خبر.

سری تو سرها در آوردن

برای خود، کسی و کاره‌ای شدن، بزرگ و با قابلیت و سرشناس شدن.

سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند

بیهوده و بی‌مورد نباید خود را به دردسر انداخت و مشکل و نگرانی به وجود آورد.

سفره دل را باز کردن

حرف دل و راز خود را با دیگران در میان گذاشتن.

سفره نینداخته، بوی مشک می‌دهد

تقدیم هدیه یا انجام کار بی‌ارزشی که زورکی و خارج از حد توان باشد، بهتر و آبرومندتر است که انجام نشود.

سفید سفید صد تومن، سرخ و سفید سیصد تومن، حالا که رسید به سبزه هرچی بگی می‌ارزه

برتری دختر گندمین یا سبزه رو بر دیگران.

سق سیاه

نفرین گیرا، بدنفوسی که پیش بینی‌اش درست از آب درآید.

سکوت علامت رضاست

سکوت در برابر نظرخواهی یا در قبال انجام کار و یا معامله، به منزله پذیرفتن و رضایت به انجام آن کار می‌باشد.

سکه یک پول سیاه کردن

خفیف و بی‌آبرو کردن، بی‌حرمت و بی‌ارزش نمودن (در حد بی‌ارزشی یک پول سیاه).

سگ دو زدن

تلاش و دوندگی بیش از حد در پی کسب روزی یا برای انجام کاری.

سگرمه‌ها تو هم رفتن

اخم کردن.

سگ زرد برادر شغال است

دو چیز یا دو نفر که در بدی مثل هم باشند.

سگ سوزن خورده

بی‌قرار، سردرگم و پریشانی که بی‌وقفه و بی‌هدف در تلاش و تقلا باشد.

سگش به از خودشه

در مورد کسی یا بچه‌ای که از او تعریف بی‌مورد شده می‌گویند.

سگش به این می‌ارزد

مبالغه در برتری چیزی یا فردی بر چیز یا فرد مشابهش.

سلام سلامتی است

کم‌ترین فایده سلام خیری است که در این کلمه وجود دارد و شخص با ادای آن در واقع برای طرف مقابل آرزوی سلامتی و برکت می‌کند.

سلام گرگ بی طمع نیست

باز کردن باب دوستی و صمیمیت از سوی بیگانه که با سلام آغاز می‌شود ممکن است از روی طمع و چشم داشت باشد باید مواظب بود.

سنبه‌اش پر زور است

خیلی عصبانی و ناراحت است.

سنگ بزرگ علامت نزدن است

طرح‌ها و نقشه‌ها و یا تهدیدهای بزرگ و بیش از حد توانایی که انجام آن غیر ممکن باشد.

سنگ به در بسته می‌خورد

همه گرفتاری‌ها برای آدم بیچاره و گرفتار پیش می‌آید، بدبختی روی بدبختی آمدن.

سنگ تمام گذاشتن

کاری را به طور کامل و به نحو احسن و شایسته انجام دادن و از هیچ چیز کم نگذاشتن.

سنگ روی سنگ بند شدن

چیزی در جای خودش باقی نماندن و هرج و مرج بوجود آمدن.

سنگ کسی را به سینه زدن

از کسی طرفداری و جانب‌داری کردن.

سنگ مفت، گنجشک مفت

استفاده از فرصت‌های مناسب که احتمال سود بردن دارد و اگر فایده نداشته باشد ضرری هم ندارد.

سنگ‌ها را واکندن

دو نفر که بر سر موضوعی با هم صحبت کنند تا از منظور یکدیگر مطلع شده و کار و تکلیف هر دو روشن و مشخص شود.

سوتی دادن

خرابکاری و اشتباه غیر عمدی و سهل انگارانه، خطا و اشتباه ساده لوحانه.

سوسکه بجهاش از دیوار بالا می رفت، می گفت قربون دست و پای بلوریت

اشاره به لوس و ناز کزدن بچه و اینکه: فرزند هر کسی به نظر خودش زیبا و بدون عیب و ایراد است. و یا هر کس عقل خود به کمال می بیند و فرزند خود به جمال.

سه تار زدن

به هدر دادن و از بین بردن مال و سرمایه در راه بیهوده.

سیب پای درختش می افتد

ماهیت و شخصیت هر کس نشان دهنده خانواده و اصالت اوست و از آنجا سرچشمه می گیرد.

سیب زمینی بی رنگ

کسی که از چیزی ناراحت و دلخور نمی شود و هیچ چیز برایش ناخوشایند نیست. خون سرد و بی تفاوت.

سیب سرخ برای دست چلاق خوبه

چیز یا شخص خوب و شایسته نصیب آدم بد و نالایق شدن.

سیر از گرسنه خبر نداره، سوار از پیاده

ثروتمند و توانگر از حال و درد فقیر و بی نوا بی خبر است.

سیر به پیاز می که بد بو

کسی که خودش پر از عیب و ایراد است اما کوچک ترین عیب دیگران را بزرگ جلوه می دهد.

سیزده بدر سال دگر خونه شوهر بچه بغل

شعری که معمولا دختران در روز سیزده بدر هنگام گره زدن سبزه می خوانند.

سیلی نقد به از حلوی نسبه

هرچه نقد به دست آید هر چند کم و اندک باشد بهتر از چیزی است که زیاد اما دیر و با وعده و وعید به دست آید.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ش)) آغاز می گردند

شال و کلاه کردن

آماده رفتن شدن.

شاه می بخشه شیخعلی خان نمی بخشه

هنگامی بالادست یا صاحب حق چیزی را ببخشد اما زیر دست خساست کرده و از بخشیدن خودداری کند.

شانه خالی کردن

از زیر کاری در رفتن و آن را به عهده نگرفتن.

شاهنامه آخرش خوشه

باید منتظر نتیجه شد و آخر کار را دید و به پیروزی های موقتی امیدوار نبود.

شپش تو جیبش چارقاب می زنه

نهایت بی پولی و فقر.

شتر با بارش گم می شود

جایی که خیلی شلوغ و درهم برهم باشد.

شتر در خواب بیند پنبه دانه، گهی لُپ لُپ خورد گه دانه دانه

حساب های خوش خیالانه پیش خود کردن، آرزوهای دور و دراز.

شتر دیدی، ندیدی

سفارش به راز نگهداری و دیده را نادیده گرفتن.

شتر سواری دولا دولا نمی شود

استفاده از وسیله نامناسب جهت پوشاندن عیب و پنهان داشتن گناه و تقصیر.

شتر و گاو پلنگ

هر چیز نامعلوم و غیر مشخصی که از آن نتوان سر در آورد. عدم تناسب اجزاء تشکیل دهنده یک چیز. کنایه از زرافه.

شتره سلخته

آدم نامنظم، کسی که در انجام کارها یا از لحاظ سر و وضع یا خانه و زندگی، به هم ریخته و شوریده باشد.

شتری است که در خانه همه می خوابد

مسئله یا موردی است که برای همه پیش می آید (مثل ازدواج و مرگ).

شریک دزد و رفیق قافله

دورو و منافق، کسی که در ظاهر دوستی کند اما در باطن دشمن یا کمک و همراه دشمن باشد.

شست پات تو چشمت نره

جمله تمسخرآمیز به شخص ناشی و دست و پا چلفتی.

شستم خبردار شد

مطلع و با خبر شدن از موضوعی پوشیده و پنهان، پی بردن به رمز و راز، متوجه و ملتفت چیزی شدن.

شکر آب شدن

بین دو نفر کدورت و اختلاف بوجود آمدن.

شکر نعمت افزون کند، کفر نعمت از کف بیرون کند

تشکر از خدا بخاطر نعمت‌های فراوانش موجب لطف و بخشش بیشتر اوست و گله و ناسپاسی موجب از دست رفتن نعمت‌ها خواهد شد.

شگمش گوشت نو بالا آورده

کسی که با رونق گرفتن وضع کار و زندگی، خود را بگیرد و ناز و ادا داشته باشد.

شکم گرسنه دین و ایمان ندارد

آدم فقیر و گرسنه دیگر به فکر دین و آخرت نیست و برای رفع گرفتاری خود ممکن است دست به هر کاری بزند.

شُل بدی سفت می خوری

باید در برابر زور و قُلدری محکم ایستاد و نرمی و ملایمت را کنار گذاشت. مقابله با سختی‌ها با ابزار مناسب.

شل کن سفت کن در آوردن

هر لحظه تغییر حالت و عقیده دادن.

شلم شوربا

درهم برهم و آشفته، چیز یا جای بی‌سرو و سامان.

شمر جلو دارش نیست

کسی که در عصبانیت یا هنگام قدرت یکه تاز، شرور و نابکار و خود مختار باشد.

شمشیر از رو بستن

آماده برای جنگ و جدال.

شمشیر را غلاف کردن

ترک مجادله و مخاصمه، آشتی کردن.

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند

کسی که وارد جمعی، به خصوص جمع دوستان شود می‌گوید.

شنونده باید عاقل باشه

هر حرفی را که از دیگران شنیده می‌شود نباید فوراً باور و قبول کرد بلکه باید با عقل و منطق آن را سنجید.

شنیدن کی بود مانند دیدن

توصیف اشخاص و اشیاء و اماکن دیدنی نمی‌تواند به اندازه دیدن آن‌ها مفید باشد.

شورش را در آوردن

از حد گذراندن هر چیز.

شهر فرنگه، از همه رنگه

در وصف احوال عجیب غریب یا چیزها جورواجور را می گویند.

شیرم را حرمت می کنم

هنگامی که مادر از فرزند خود رضایت نداشته باشد یا بخواهد او را از انجام کاری منع و منصرف کند می گوید.

شیرین بیا، شیرین برو

کم بیا، کم برو تا شیرین و عزیز باشی.

شیری یا روباه؟

به کسی که بعد از انجام امری یا آوردن پیغامی برگشته باشد می گویند یعنی مثل شیر پیروز و کامروا با دست پُر بازگشته‌ای یا شکست خورده و با دست خالی، مثل روباه؟

شيله پيله نداشتن

درست کاری و با خلوص نیت، ساده و بی کلک.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ص)) آغاز می گردند

صابون به دل مالیدن

خود را برای کسب لذت روحی یا جسمی آماده کردن، وعده و وعید خوش به خود دادن.

صابون چرک را می برد، چرک صابون را

هر عملی یک عکس العمل دارد، در خشم و پرخاشجویی اگر طرف مقابل ناراحت می شود، خود پر خاشگر هم از ناراحتی بی نصیب نمی ماند.

صابون کسی به تن خوردن

هنگامی که صدمه و ضرر و بدی های کسی به شخص دیگر رسیده و ثابت شده باشد.

صبر ایوب

صبر فراوان و طولانی مدت.

صبر قاصد خداست، کارها روبرو است

معروف است که: یک بار عطسه کردن به معنای صبر یا انحراف از کار است و عطسه دوم اقدام به انجام کار را تأکید می‌کند.

صدا از دریوار در بیاد از فلانی در نمی‌یاد

کم حرف بی‌سر و صدا، در بعضی مواقع در مورد سکوت از روی ترس (یا تعجب و یا شنیدن حرف حق و درست نیز گفته می‌شود).

صد تا چاقو بسازه یکیش دسته نداره

وصف دروغگو و پشت هم انداز.

صدتا یک غاز

حرف‌های بی‌ارزش و بی‌سروته.

صغری کبری چیدن

مقدمه چینی، حاشیه رفتن.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند

هر کسی مصلحت کار خود را بهتر از دیگران تشخیص می‌دهد.

صنار بده آتش، به همین خیال باش

برای ناامید و منصرف کردن کسی می‌گویند که به چیزی امید بسته و دل خوش کرده باشد.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر سیرت زیبا بیار

ظاهر و صورت زیبا به درد نمی‌خورد، باطن زیبا و اخلاق و روحیات نیکو داشتن ارزشمند و موجب موفقیت و عزت انسان در برابر خدا و دیگران و دیگران است.

صورتش را با سیلی سرخ نکه می‌داره

اشاره به حفظ آبرو کردن.

ضرب المثل با حرف ((ض))

ضرر تلخه

ضرر و زیان اگر هم باشد ناراحت کننده است.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ط)) شروع می شوند

طاقم طاق شد

بیش از این تحمل ندارم، صبرم تمام شد.

طاقچه بالا گذاشتن

ناز کردن همراه با قهر به منظور بیشتر منت کشیدن طرف مقابل.

طبل توخالی

ظاهری با هیبت و پر سروصدا اما درون و باطنی پوچ و توخالی.

طشت از بام افتادن

بی آبرو و رسوا شدن، آنچه پوشیده بوده برملا گشتن.

طلا که پاکه، چه منتش به خاکه

شخص پاک و درست کاری برای اثبات بی گناهی خود، به رفع و رجوع و شاهد و واسطه نیاز ندارد.

طناب مفت گیر بیاره خودشه دار میزنه

مفت خور و سوءاستفاده کننده، کسی که از هیچ چیز مفت صرف نظر نکند.

طوطی وار

یاد گرفتن چیزی یا گفتن حرفی بدون فکر و دانستن معنی آن (مثل طوطی).

ضرب المثل با حرف ((ظ))

ظالم و همیشه سالمه

اشاره به اینکه مظلومان و ستم دیدگان همواره گرفتارند اما ستمگر همیشه سر حال و سالم است و ستمگری خود ادامه می دهد.

ظاهر و باطن

بی ریا، روراست و ساده، دل و زبان یکی بودن.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ع)) آغاز می شوند

عاقبت جوینده یابنده بود

هر که جویای هر چه باشد بالاخره آن را بدست خواهد آورد زیرا هیچ چیز در برابر همت و تلاش و پشت کار انسان غیر ممکن و دست نیافتنی نیست.

عاقلان دانند

به دو معنی:

به کسی می گویند که عیب و بدنامی خود را روی دیگری بگذارد و برعکس حرف بزند.
حرف کسی که از چیزی سر در نمی آورد.

عجله کار شیطان است

هیچ کاری با عجله و اضطراب به سرانجام خیر و نتیجه درست و مطلوب نخواهد رسید.

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

اگر خدا بخواهد چه بسا در دسرها و توطئه‌ها و دشمنی‌ها به دست خود دشمن موجب خیر و برکت می‌گردند.

عرش را سیر می‌کند

به کسی می‌گویند که بخاطر وقوع امری مطلوب و غیر منتظره بسیار خوشحال و ذوق‌زده باشد.

عروس تعریفی گوزو از آب در اومد

درباره کسی می‌گویند که بر خلاف خوشگویی‌ها و تعاریفی که از او شده رفتار ناپسندی را انجام می‌دهد.

عروس نمی‌تونست برقصه، می‌گفت اتاق کجه!

کسی که قادر به انجام کاری نباشد و برای توجیه خود از شرایط و ابزار کار ایراد بگیرد. بهانه تراشی.

عروس هزار داماد

منظور دنیا و بی‌وفائی آن است که هر روز بر وفق مراد کسی است و روز بعد از او روی می‌گرداند.

عزرائیل هم رغبت نمی‌کنه طرفش بیاد

اشاره به آدم زشت و لاغر یا بیماری که آنقدر از ریخت و رو افتاده و بدحال است که عزرائیل هم از او روی می‌گرداند.

عزرائیل را جواب کردن

به کسی یا بیمار بدحالی می‌گویند که از مرگ حتمی جان بدر برده باشد.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت ننگی بود

عشق واقعی با نفس‌پرستی و عشقی که با دیدن ظاهر و آب و رنگ به وجود می‌آید فرق می‌کند، عشق‌های ظاهری نتیجه‌ای جز ننگ و بدنامی ندارد.

عشوه شتری، غمزه خرکی

ناز بیخودی که اصلاً هم به طرف نمی‌آید.

عطایش را به لقایش بخشید

کسی که چون حاضر به دیدن و مراوده با شخص بد اخلاق یا منت گذار نیست از خیر لطف و فایده آن شخص هم صرف نظر می کند.

عقل سالم در بدن سالم

هرگاه جسم سالم و نیرومند باشد، فکر هم خوب کار می کند.

عقلش پاره سنگ بر می داره یا عقلش گرده

عقل سالم و درست حسابی نداره، کم عقل است.

عقلش پس کله شه

کسی که بدن تفکر کاری را انجام داده و پس از به بار آوردن پشیمانی متوجه کار اشتباه خود بشود.

عقل که نیست، جون در عذابه

کسی که عقل سلیمی ندارد یا از عقلش درست استفاده نمی کند، دچار ضرر و دردسر و عذاب می شود.

عقل مردم به چشمشان است

بیشتر مردم ظاهر بین هستند و آنچه را که می بینند باور می کنند.

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

باید قبل از اینکه کار از کار بگذرد و اتفاق بد یا مشکل و دردسری به وجود آید به فکر چاره اندیشی بود.

علف باید به دهن بزی شیرین باشه

در انتخاب همسر یا انتخاب چیزی، خود فرد باید از طرف مقابل یا آن چیز خوشش بیاید و آن را پسندد و تمایل داشته باشد نه دیگران.

علف زیر پا سبز شدن

مدت زیادی در جایی به انتظار ایستادن.

علی ماند و حوضش

رفتن همه و تنها ماندن کسی.

عمو یادگار خوابی یا بیدار؟!

هوشیار و متوجه کردن کسی که در شرف ضرر یا خطر است و در وضع نامناسبی قرار دارد.

عهد دقیانوس

گذشته‌های خیلی دور، دورترین زمان.

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی

کسی یا چیزی را که فقط بدی‌ها و عیوبش را بیان کنند و خوبی‌ها و مهارتش را نادیده بگیرند.

عیسی به دین خود، موسی به دین خود

دو نفر یا دو گروه یا دو دسته که کاری به کار هم نداشته باشند و هر کس به راه خود و به دنبال کار و عقیده خود برود.

ضرب المثل هایی که با حرف ((غ)) آغاز می شوند

غاز چراندن

نهایت بیکاری.

غزل خدا حافظی خواندن

به دو معنی:

پایان عمر و دم مرگ.

جدایی و یا قهر و کناره‌گیری و قطع مراوده.

غسل می کنم غسل پشه، می خواد بشه می خواد نشه

تطهیر و شستشو و کار سطحی و ناقص و سرسری.

غفلت موجب پشیمانی است

سهل انگاری در کاری یا استفاده نکردن از فرصت مناسب موجب ندامت خواهد شد.

غلام حلقه به گوش

مثل برده مطیع و گوش به فرمان بودن.

غوره نشده مویز شده

به کوچکی که بخواهد بزرگی کند می گویند.

غول بی شاخ و دم

کسی که هیكل بزرگ و تنومندی دارد اما به اندازه هیكلش بزرگ نیست. کنایه از فرد قوی هیكل و درشت بنیه اما حقیر و نادان.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ف)) آغاز می شوند

فاتحه اش خوانده است

کسی یا چیزی که عمرش به سر آمده و باید قیدش را زد و از آن دل کند.

فتیله را از گوش در آوردن

قطع امید و صرف نظر، باز کردن گوش و شنیدن حرفی که آخرین امید ناامید می کند، فکری را از سر بیرون کردن. حاضر به شنیدن حرفی که به ضرر فرد می باشد.

فحش خورش خوبه

در برابر فحش و بد و بیراه و توهین صبور و ملایم و بی رگ و بی اهمیت بودن.

فراموشی هم نعمتی است

اگر انسان از این نعمت بی بهره بود، یاد همیشگی مسائل دردناک و غم و غصه دائمی او را از ادامه زندگی باز می داشت.

فضول را بردند جهنم گفت هیزمش تره!

چون خصلت و ذات فضول اصلاح پذیر نیست، با اغراق می گویند حتی در جهنم هنگامی که در حال سوختن است نیز دست از وراجی و بیهوده گویی بر نمی دارد.

فکر کرده علی آباد هم شهری است

اشاره کردن به کسی که امر بر او مشتبه شده و یا نادانسته و ساده انگارانه خود یا دیگری و یا امر کوچک و ناچیزی را بزرگ و مهم بداند و با غرور و رضایت بی جا به خود یا دیگری بنازد.

فکر نان باش که خربزه آب است

سفارش یا نصیحت به کسی که از امور مهم و اصلی غافل شده و فکر و وقت خود را بر کارهای فرعی و چیزهای بیهوده و بیخودی صرف کند.

فل فل نین چه ریزه بشکن بین چه تیزه

به کسی که جثه و اندام کوچک داشته باشد و در عوض بسیار پر هنر و زبر و زرنگ باشد.

فلنگ را بستن

آهسته و ناگهانی در رفتن، جیم شدن.

فاره چون بلند شود سرنگون گردد

هر اوجی حسی و هر خیزی افتی دارد، کسی که در اوج غرور و برتری باشد عاقبت به خواری و حقارت می رسد.

فوت کوزه گری

علم استادی و خبرگی، لم کار. ریزه کاری هایی که در اثر تجربه زیاد و مهارت بالای استاد بدست آید.

فهمیدی شوخی، نفهمیدی جدی

گوینده حرف دل خود را به جهت جلوگیری از ناراحتی طرف با شوخی بزند و اگر طرف متوجه شد آن را شوخی تلقی کند.

فیلش یاد هندوستان کرده

به یاد گذشته و کسی یا چیزی یا جای مورد علاقه خود افتادن و شوق بازگشت به آن پیدا کردن.

فیل و فنجان

دو شخص یا دو چیز که از نظر جثه و ظاهر ناهماهنگ بوده و یکی بزرگ باشد.

فیل هوا کردن

کار بزرگ و سخت غیرممکن.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ق)) آغاز می شود

قاپ کسی را دزدیدن

کسی را تحت اختیار گرفتن و مال خود کردن.

قاطی مرغ ها شدن

جوانی که داماد شده یا مجردی که متأهل شده باشد.

قافیه را باختن

جا زدن و تا آخر تحمل مشکلی را نکردن.

قال کار را کندن

به آخر رساندن و تمام کردن کار یا هر چیز دیگر، ته کار یا قضیه‌ای را بالا آوردن.

قال گذاشتن

کسی را که تنها یا به انتظار گذاشتن و به دنبال کار خود رفتن.

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری

قدر و ارزش هر کار و هنری را خیره و هنرمند در آن می‌داند.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید

نعمت‌ها، خوشی‌ها و ایام سعادت و تندرستی همیشگی و پایدار نیستند و انسان وقتی ارزش واقعی آن‌ها را می‌داند

که آن‌ها را از دست بدهد و دچار مشکل و گرفتاری شود.

قربون برم خدا رو، یک بام و دو هوا رو

در یک مسئله و امری واحد بنا بر مصلحت دو گونه عقیده و دو برخورد متفاوت داشتن.

قربون بند کیفیتم، تا پول داری رفیقتم

دوستی‌های مادی، کسانی که به خاطر پول و مادیات با کسی دوستی می‌ورزند.

قسم حضرت عباس را باور کنم یا دم خروسی را؟

به کسی می‌گویند که حقیقتی آشکار را انکار کند و برای تبرئه خود قسم بخورد.

قشقرق به پا کردن

داد و قال و کولی‌گری، بر سر چیزی فتنه و آشوب به پا کردن.

قصاص قبل از جنایت

محکوم و مجازات کردن پیش از مشخص شدن و اثبات خطا.

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود

توصیه به توجه و اعتنا نسبت به هر چیز کم و اندک، سفارش به صرفه‌جویی که به مرور موجب جمع و قابل توجه شدن هر چیز می‌گردد.

قمر در عقرب

اوضاع ناجور و نامساعد.

قند توی دل آب کردن

خوشحالی بیش از حد، ذوقزده شدن.

قوز بالا قوز

گرفتاری روی گرفتاری اضافه شدن مشکل قبلی به طوری که کار پیچیده‌تر و خراب‌تر شود.

قوٹی بگیر و بنشان

پیغام پوچ و بی‌محتوی یا دستور کاری بیهوده به مزاحم دادن جهت رفع مزاحمت و از سر باز کردن.

قیمه و قرمه کردن

زخمی و مجروح ساختن، لت و پار کردن.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ک)) آغاز می شوند

کاچی به از هیچی

کم هر چیز از نبود و هیچ آن بهتر است.

کار از محکم کاری عیب نمی کند

کار را باید دقیق و اساسی و درست حسابی انجام داد تا خیال آدم مطمئن و آسوده تر باشد.

کار بجای باریک رسیدن

کاری به آخرین و خطرناک ترین و خراب ترین مرحله خود رسیدن و بیخ پیدا کردن، به طوری که چاره‌ای نداشته یا به سختی بتوان برای آن چاره‌ای اندیشید.

کار حضرت فیل

کار بزرگ و مشکلی که انجامش از عهده هر کسی بر نمی آید.

کارد بزنی خونس در نمی آید

شدت عصبانیت در حدی که خون در بدن منجمد شود.

کارد به استخوان رسیدن

خسته و عاصی شدن از وضعیتی، آخرین حد تحمل.

کار دست خود یا کسی دادن

باعث اذیت و دردسر و گرفتاری شدن.

کار را که کرد؟ آنکه تمام کرد

اشاره به اینکه کار نیمه کاره و به آخر نرسیده ارزشی ندارد و هر کس کاری را شروع می‌کند بهتر است خود نیز آن را به پایان برساند.

کارش چیه؟ بوق می‌زنه، بخیه به آب‌دوغ می‌زنه

معرفی شخص بیکار و بی‌هنر.

کار نشد ندارد

انجام هر کاری شدنی است و به همت و اراده شخص بستگی دارد.

کار نیکو کردن از پر کردن است

تکرار و استمرار در هر کار موجب کسب تجربه شده و در نتیجه آن کار بهتر، با کیفیت‌تر و در حد کمال انجام می‌شود.

کار را باید داد دست کاردان

هرکاری باید به دست کسی که تجربه و تخصص کافی در آن مورد دارد انجام شود، چرا که در غیر این صورت انجام کار با کیفیت و بازدهی مناسب همراه نخواهد شد.

کارها نیکو شود اما به صبر

با صبر و تحمل و بردباری و به مرور زمان انشاالله تمام مشکلات حل شده و کارها سر و سامان خواهد گرفت.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن / گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

هر کسی از عهده هر کاری بر نمی‌آید. کنایه از لزوم داشتن تجربه و تخصص در انجام هر کاری.

کاری کرد کارستان

کاری فوق‌العاده، نگفتنی و بسیار دقیق و اساسی، کسی که کاری بزرگ و مشکل را به بهترین نحو، درست و حسابی و بدون عیب و نقص انجام دهد.

کاری که چشم می‌کنه ابرو نمی‌کنه

هر کس و هر چیز خاصیت مخصوص به خود را دارد و البته لزوم و تاثیر چشم از ابرو در تمام امور بیشتر است.

کاسه‌ای زیر نیم کاسه است

حُقه و کلکی در کار است.

کاسه جایی رود که باز آید قدح

انجام کار یا انجام دادن هدیه به کسی به امید و با چشم داشت انجام کاری بزرگتر یا دریافت هدیه‌ای گران‌بها تر از طرف مقابل.

کاسه جایی رود که باز آید قدح

کلافه و سردرگم و مردد بودن، هم و غم پیدا کردن راه چاره داشتن.

کاسه داغ‌تر از آتش

کسی که در کاری از صاحب اصلی آن بیشتر جوش بزند.

کاسه کوزه را به هم زدن

به هم ریختن بساط و زندگی، شر و فساد و خسارت و خرابی به بار آوردن.

کافر همه را به کیش خود پندارد

آدم نادرست و خلاف‌کار همه را مانند خودش می‌داند.

کبکش خروس می‌خونه

کسی که بسیار شاد و شنگول باشد.

کبوتر با کبوتر، باز با باز

هر کس باید با هم‌شان و هم‌زبان و هم‌رده خود معاشرت، وصلت و یا معامله کند.

کیه مرغ

خوابیدن یا خواباندن توهین‌آمیز و همراه با دلخوری و ناراحتی.

کت بده کلاه بده، دو قورت و نیم بالا بده

کسی که در حق دیگری خدمت و خوبی کرده و دست آخر هم بدهکار شده و دچار زخم‌زبان و توقعات بی‌جا گردد.

کجا خوش است؟ آنجا که دل خوش است

هر کجا که دل و روح انسان شاد و با طراوت شود، آنجا بهترین جا است.

کج‌دار و مریز

ملاحظه و مدارا کردن، احتیاط.

کربلا رفتنت بهانه بود / کربلا در میان خانه بود

خدا را در همه جا می‌توان یافت و به او توجه کرد.

کُرگُری خواندن

رجز خواندن، ادعا داشتن، نمایاندن خود به خصوصیتی برجسته.

کرم از درخت است

اشکال و ایراد از خود شخص است که باعث به وجود آمدن مشکل یا آزار و مزاحمت می‌شود.

کرم کار است

کسی که در کاری خبره بوده و مهارت و آگاهی زیادی داشته باشد.

کسی نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

برای انجام کارها جز به خود نباید به دیگران امید و اتکا داشت زیرا کسی کمک نمی‌کند (یا نمی‌تواند کمک کند).

کسی که به ما نریده بود، کلاغ کو. دریده بود!

بی‌شخصیت و بی‌اعتباری که از برتر و بالاتر از خود عیب‌جویی و سوال و جواب کند.

کسی که نمی‌داند فقط خواجه حافظ شیراز است

موضوعی که همه از آن آگاه و با خبرند.

کشتی‌ها غرش شده

به کسی که در غم و اندوه فرو رفته باشد می‌گویند.

کشک چی پشم چی

انکار موضوع، خود را به راه دیگر زدن و رد کردن اصل مطلب.

کف دستم را بو نکرده بودم

خبر نداشتم، غیب نمی دانستم.

کف دستی را که مو ندارد نمی شود کند

چیزی یا پولی را که وجود ندارد نمی توان مطالبه کرد، از فقیر مالی یا معنوی نمی توان توقع داشت و چیزی دریافت کرد. انتظار و توقع بیهوده داشتن.

کف رفتن

دزدی کردن پنهانی و بدن اینکه کسی بفهمد چیزی را برداشتن (اشاره به کف زنی که نوعی از دزدی است).

کفر کسی را بالا آوردن

کسی را عصبانی و خشمگین کردن.

کفش کسی را جفت کردن

جواب کردن، عذر کسی را خواستن و بیرون کردن. در برخی موارد در هنگام خروج میهمان کفش را جفت می کردند.

کفگیر به ته دیگ خوردن

ته کشیدن و تمام شدن پول و سرمایه، تهی دست شدن و چیزی در بساط نداشتن.

کک تو تنبوش افتاده

ترسیدن و به هول و ولا و دلشوره افتادن.

ککش نمی گزد

از چیزی ناراحت و متأثر نمی شود، بی خیال و لاقید و بی اعتنا به امور.

کلاغه آمد راه رفتن کبک را یاد بگیره، راه رفتن خودش هم یادش رفت

تقلید کورکورانه و دنباله‌روی از دیگران و ادای کسی را در آوردن موجب ضرر و گمراهی است.

کلاف سر در گم

کسی که در مورد چیزی راه و چاره را گم کرده باشند و نداند که چه باید کند، یا موضوع و کاری که پیچ خورده باشد.

کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی

خطاب به کسی که مشکل خود را نمی‌تواند حل کند و برای حل مشکل شخص دیگر به راهنمایی‌اش می‌پردازد.

کلاه خود را قاضی کردن

حرف یا کاری پیش خود سنجیدن و سبک سنگین کردن، با خودت خلوت کردن برای ارزیابی و مصلحت‌اندیشی.

کلاه سر کسی گذاشتن

کسی را گول زدن و اغفال کردن و او را مغبون ساختن.

کلاهش پس معرکه است

کسی که در کاری از دیگران عقب مانده باشد.

کلاهش پشم نداره

غیرت و هیبت و جُرْزه نداد.

کلا همان تو هم می‌رود

با هم اختلاف پیدا می‌کنیم و دعوایمان می‌شود، از هم ناراحت و دلگیر می‌شویم.

کلفت گفتن

متلک بار کسی کردن، درشت گفتن و طعنه زدن.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

با بدی و ستم باید بدتر و ستمگرانه‌تر برخورد کرد. پاسخ متقابل به مثل.

کله‌اش باد داره

قُد و یک‌دنده‌ای که حرف‌های بزرگ می‌زند و فکرهای خطرناک در سر دارد.

کله‌اش بوی قرمه‌سبزی می‌دهد

کسی که در سر هوای کارها و اقدامات خطرناک و دردسر آفرین و خارج از توان خود پیروراند.

کم بخور، همیشه بخور

کم خوردن به دو منظور: یکی قناعت و دیگر تضمین سلامت که هر دو موجب استمرار و همیشه خوردن است.

کمیتش لنگ است

وضع مالی خوبی ندارد و به سختی زندگی می‌گذراند، دخلش با خرجش مطابقت ندارد.

کنگر خورده لنگر انداخته

کسی که مدت طولانی در جایی مانده و خیال رفتن نداشته باشد.

کوتاه آمدن

دنباله حرف یا کاری را نگرفتن و رها کردن و فیصله دادن به قضیه یا موضوعی که ادامه آن به صلاح نیست، پی موضوع یا حرف را نگرفتن و از آن رد شدن و به ختم غائله راضی گردیدن.

کور از خدا چی می‌خواد؟ دو چشم بینا

در پاسخ به پیشنهاد مطلوب و مورد نیاز یا هنگام پیش آمدن شرایط و موقعیت مناسب و دلخواه می‌گویند.

کور خودش است بینای مردم

کسی که عیوب خود را نمی‌بیند اما دائم از دیگران ایراد می‌گیرد.

کوری بین که عصاکش کور دگر است

بیماری که از بیمار دیگر پرستاری می‌کند یا درمانده و گرفتاری که به گرفتاری شخص دیگری رسیدگی کرده و به او کمک کند.

کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خوره

معمولاً کسی که صاحب هنر و حرفه‌ای است، خودش از آن بهره‌ای نمی‌برد و در استفاده از هنر خویش تنبل است.

کوه به کوه نمی‌رسه، آدم به آدم می‌رسه

دنیا با تمام بزرگی‌اش آنقدر کوچک است که در آن دو نفر که یکی بدی کرده و دیگری بدی بالاخره در راه هم قرار می‌گیرند و با هم روبرو خواهند شد و کسی که بدی کرده به سزای عملش رسیده و شرمنده و پشیمان خواهد شد.

کی به کیه؟ تاریکيه!

آشفته بازار، اوضاع بی‌سر و سامان و بدون صاحب، کسی به کسی نبودن.

کی میره این همه راه رو؟

طعنه به کسی که در وصف خود یا دیگری مبالغه و تعریف بی‌جا کند یا ادعا و درخواست بیش از حد لیاقتش داشته باشد.

کینه شتری

کینه طولانی و فراموش نشدنی.

ضرب المثل هایی که با حرف ((گ)) آغاز می شوند

گاوبندی

هم‌دستی و تبانی دو نفر برای کلاه گذاشتن طرف مقابل.

گاو پیشانی سفید

کسی که همه و در هر کجا او را می‌شناسند و معروف است.

گاوش زائید

گرفتاری و بدبختی یا ضرری برایش پیش آمد.

گاو نه من شیرده

خوبی و خدمت کردن اما در آخر با یک کار یا حرف آزار دهنده زحمت خود را پایمال کردن و از بین بردن.

گاهی به اداگاهی به اصول، گاهی به خدا گاهی به رسول

کسی که بی عقیده است و بنابر مصلحت رنگ عوض می کند و خود را با تغییر موقعیت و با هر عقیده‌ای هماهنگ و همسو می کند.

گدا به گدا رحمت به خدا

کمک و دستگیری یا راهنمایی فقیری به مستحق تر از خود، پناه بردن بی نوا به بی نوا دیگر.

گذر پوست به دباغخانه می افتد

به کسی می گویند که به دیگری بدی کرده، اما بالاخره روزی با همان شخص سرو کار پیدا می کند و احتیاجش به او می افتد.

گربه دستش به گوشت نمی رسد میگو بو میدهد

کسی که از بدست آوردن یا انجام خواسته و موقعیت مورد نظرش محروم و ناامید شده روی آن چیز عیب می گذارد و اینطور خود یا دیگران را قانع می کند که مناعت طبع دارد.

گربه را باید دم حمله گشت

همان اول کار باید از طرف زهره چشم گرفت تا حساب کار خودش را بکند.

گربه رقصاندن

بازی در آوردن، کسی را سر دواندن و بازی دادن.

گربه شور

تمیز و درست و حسابی نشستن، شستشوی سرسری و ناقص (مثل گربه‌ای که خود را فقط در آب می غلتاند).

گردنم از مو باریک تر

در مقابل حرف حق و سخن به جا تسلیم هستم و آن را می پذیرم.

گرسنگی نکشیدی عاشقی یادت بره

فقیر و درمانده‌ای که از کم ترین امکانات و رفع احتیاجات خود محروم است، دیگر نمی تواند به عشق و عاشقی فکر کند.

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی

با صبر و حوصله کم کارها درست می شود، به طوری که حتی می توان از غوره ترش حلوا شیرین به دست آورد.

گرگ باران دیده

اشاره به شخص بسیار با تجربه.

گرگ در لباس میش

ظاهری در فریبنده و مظلوم نمایانه برای آسیب رساندن و نابودی.

گرم گرفتن

تحویل گرفتن کسی و با او خودش و بش کردن و صمیمی شدن.

گل از گلش شکفت

خوشحال و خندان شد (اشاره به غنچه که بر اثر نسیم صبحگاهی شکفته شده و تبدیل به گل می شود).

گل گفتن و گل شنیدن

رد و بدل شدن حرف های خوب، زیبا و صمیمانه بین دو نفر.

گل بود به سبزه نیز آراسته شد

در ظاهر یعنی: خوب بود خوب تر هم شد، اما غالباً برعکس و به طعنه در مورد زیادتر شدن عیب کار گفته می شود
یعنی: خیلی کم عیب و مشکل داشت یکی دیگر هم اضافه شد.

گل بی خار نمی شود

به دو معنا بکار می رود:

هیچ کس و هیچ چیز بی عیب و نقص نیست حتی گل.

برای رسیدن به هدف و مطلوب خود باید بهایی پرداخت و متحمل رنج و زحمت شد.

گل بی عیب خداست

همه انسان ها عیب و نقطه ضعف دارند، فقط خدا از هر گونه عیب و نقص مبرا است.

گل پشت و رو ندارد

به کسی می‌گویند که به ناچار پشت بر شخص یا جمعی کرده و معذرت می‌خواهد.

گل سر سبد

بهترین و عزیزترین فرد یا چیز در میان بقیه.

گل گفتی اما شل گفتی

توی ذوق زدن کسی که اظهار نظر بی‌ارزش و نه چندان درست و حسابی بکند.

گله دست گرگ افتاده

عده‌ای که گیر حکم و سرپرست حریص و بی‌رحم افتاده باشند.

گلیم خود را از آب بیرون کشیدن

از پس کارهای هر چند سخت خود بر آمدن و برای رفع مشکلات، درمانده و محتاج کسی نشدن.

گنجشک را رنگ می‌کنه جای فناری می‌فروشه

آدم نادرست و متقلب و فریب‌کار.

گندم برشته شدن

به جِلز و ولز افتادن، ناشکیبایی.

گندم نمای جو فروش

کاسب متقلب که جنس مرغوبی را نشان داده اما موقع تحویل، نامرغوب آن‌ها را تحویل دهد.

گنه کرد در بلخ آهنگری / به شوستر زدند گردن مسگری

هنگامی که تاوان گناه و خطای کسی را دیگری پس بدهد.

گورم کجا بود که کفنم باشه

بی‌چیز و فقیر و تهی دست.

گوز را به شقیقه زدن

دو چیز و دو موضوع بی ربط را به هم مربوط ساختن.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست / آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

کسی که نسبت به درخواست‌ها و نصایح دیگران بی توجه و بی اعتناست و یا عمداً نمی‌خواهد آن‌ها را بشنود و بپذیرد، بنابراین با زور و داد و فریاد هم نمی‌توان به او فهماند.

گوش به زنگ

آماده و منتظر شنیدن خبری یا وقوع امری بودن.

گوشت از دهان گرگ کشیدن

کار بسیار سخت و خطرناکی را با مهارت و شجاعت و از جان گذشتگی انجام دادن.

گوشتش زیر دندونشه

کسی را می‌گویند که جگر گوشه‌اش تحت اراده و اختیار کسی دیگری است و باید در برخورد با او احتیاط و مدارا کند.

گوش خواباندن

منتظر فرصت شدن.

گوشش بدهکار نیست

به نصایح، ایرادها و خواسته‌های دیگران گوش نمی‌دهد و توجهی ندارد، نسبت به اوضاع و احوال پیرامونش بی تفاوت و بی خیال است.

گوش شیطان گر، چشم شیطان کور

هنگامی که بخواهند از روبراه شدن وضعیتی خبر بدهند می‌گویند.

گوشی دست کسی آمدن

حقیقت موضوعی را فهمیدن و حواس خود را جمع کردن.

گیرم پدر تو بود فاضل / از فضل پدر تو را چه حاصل؟

ارزش و اعتبار هر فرد به علم و هنر سرمایه وجودی خود اوست نه به فضائل پدر یا اصل و نسبش.

گیوه را ور کشیدن

آماده شدن و راه افتادن برای اقدام و دست زدن به کاری

ضرب المثل هایی که با حرف ((ل)) آغاز می شوند

لام تا کام صحبت نکردن

کمترین سخنی بر زبان نیاوردن.

لب چشمه می روم خشکه می شه

بسیار بدشانس و بدقدم بودن.

لفت و لعاب دادن

وسواس به خرج دادن و تشریفات بیهوده در مورد چیزی، طول و تفصیل دادن کاری.

لق لقه زبان

بر زبان آوردن مکرر کلمه و موضوعی، به طوری که مدام فقط راجع به همان چیز صحبت شود.

لقمه را باید به اندازه دهان برداشت

در انجام و انتخاب کار یا همسر، باید به اندازه وسع و توان و شأن خود پیش رفت و قدم برداشت.

لقمه را دور سر چرخاندن (از پشت سر در دهان گذاشتن)

پیچاندن و سخت کردن کار و آن را از مسیر درست و کوتاه انجام ندادن.

لنترانی گفتن

در اصطلاح یعنی متلک و بد و بی راه گفتن به کسی، اما ریشه لغوی آن بر می گردد به کلمه عربی لَن ترانی: یعنی مرا

نخواهی دید. حضرت موسی از خداوند خواست تا بتواند او را با چشم ظاهر ببیند و خداوند در جواب این درخواست

غیر ممکن و ردّ آن به موسی لَن ترانی گفت یعنی: هرگز نمی توانی مرا ببینی.

لنگ انداختن

هنگامی که کسی یا چیزی در مقابل کس یا چیز برتر و بالاتر کم بیاورد.

لولو سر خرمن

آدم بی‌مصرف، در حد مترسک.

لی لی به لالای کسی گذاشتن

لوس کردن و به دل کسی را آمدن.

لیلی زن بود با مرد؟!

طعنه به آدم گیج و خنگی که مطلب واضحی را نداند و از آن چیزی سر در نیاورد.

ضرب المثل هایی که با حرف ((م)) آغاز می شوند

مادر را ببین، دختر را بگیر

سفارش به خواستگار برای انتخاب همسر به این معنی که: چون دختر زیر نظر و زیر دست مادرش بزرگ شده از لحاظ لیاقت و هنرمندی و خانه‌داری تا حد زیادی به او شباهت دارد.

مادر زنت دوستت داره

به کسی می‌گویند که به موقع بر سر سفره غذا و هر چیز آماده و بی‌دردسری از راه برسد.

مادر فولاد زره

اصطلاحاً به زن چاق پیر خشن می‌گویند.

مادر که نباشه باید با زن بابا ساخت

هر چیز مورد نیاز که اصل و بهترین آن یافت نشده یا قابل دسترسی نباشد ناچار باید به کمتر از آن رضایت داد.

مار از پونه بدش می‌آید در لونه‌اش سبز می‌شود

معمولاً آدم از هر چیز که متنفر و بیزار و گریزان باشد با آن روبرو شده یا بر سرش آمده و نصیبش می‌گردد.

مار در آستین پروراندن

شخص خیانت کار یا دشمن خطرناکی را بی اطلاع پروراندن و به او محبت و رسیدگی کردن.

مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد

کسی که بلایی بر سرش آمده و تجربه تلخی از چیزی دارد، در آن مورد بدگمان و محتاط تر می شود.

ماست مالی کردن

پوشاندن و اصلاح ظاهری و بی فایده‌ی عیب یا خرابکاری.

ماست‌ها را کیسه کردن

ترسیدن و حساب کار خود را کردن، جا زدن و تسلیم شدن.

ماشین مشدی ممدلی، نه بوق داره نه صندلی

به طعنه و مسخره در مورد هر اتومبیل خراب و قراضه می گویند.

مال بد بیخ ریش صاحبش

چیز بد و عیبناک ناچار همیشه نزد صاحبش باقی مانده و صاحب باید آن را تحمل و نگهداری کند چون کسی حاضر به پذیرفتن آن نیست.

مال مفت و دل بی رحم

بعضی‌ها وقتی به چیز مفت و مجانی می‌رسند بدون رعایت اصول و اندازه با بی‌رحمی از آن استفاده می‌کنند.

مال یک جا **می‌رود** ایمان هزار جا

خطاب به شخص دزد زده که بدون اینکه مطمئن باشد به کسی یا کسانی مظنون باشد و تهمت بزند.

مأمور است و معذور

کسی که در مورد کاری از خود اختیاری ندارد و مجبور است فقط دستور را اجرا کند.

ماه زیر ابر نمی ماند

بالاخره حقیقت آشکار خواهد شد و راز برای همیشه پنهان نخواهد ماند.

ماهی به دمش رسیده

کار به مراحل پایانی خود رسیده، وقت کار یا چیزی سر آمده.

ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است

هیچگاه برای انجام کاری دیر نیست و هر لحظه می توان اقدام کرد، کار هر زمان شروع کنی چنان است که پیش از آن شروع کرده‌ای.

مایه تپله

سرمایه و دارایی، پول و پله.

مته به خشخاش گذاشتن

دقت و وسواس و سختگیری بی‌مورد و بیش از حد در انجام کاری.

مثل انفار ترکیدن

کنایه از ترکیدن بغض و به شدت به گریه افتادن.

مثل برج زهرمار

کنایه از آدم بسیار اخمو و عبوس و ترشروی.

مثل برق

با سرعت بسیار.

مثل بید لرزیدن

کنایه از ترسیدن زیاد.

مثل پنجه آفتاب

کنایه از آدم بسیار زیبا و دلربا.

مثل ترقه پریدن

کنایه از ناگهان عصبانی و آتشی شدن.

مثل جن بو داده

اشاره به آدم زبل و زرنگی که هر کاری از دستش بر می‌آید.

مثل جن و بسم الله

دو چیز یا دو کس که هرگز نزدیک هم نیایند و از یکدیگر فراری باشند.

مثل خر در گل واماندن

کسی که در انجام کاری فرومانده و عاجز شده باشد و قادر به ادامه‌اش نباشد.

مثل زن سعدی

زن نافرمان و گریزپا که کمتر در خانه قرار گرفته و بیشتر در کوچه و خیابان و گشت و گذار باشد، زن ددری.

مثل سگ ترسیدن

ترس و وحشت زیاد از کسی یا چیزی.

مثل سگ و گربه به هم پریدن

درگیری و مشاجره و ناسازگاری دائمی بین دو نفر.

مثل سیبی که از وسط نصف شده

دو چیز یا دو شخص که دقیقاً و کاملاً مثل هم باشند، شباهت فراوان دو چیز یا دو نفر.

مثل شیر برفج

به آدم شل و وارفته و بی‌نمک می‌گویند.

مثل عنق منگسره

بداخلاق و ترش‌رو.

مثل قالی کرمانه

اشاره به کسی که هر چه سنش بالا می‌رود خودش رنگ و روتر می‌شود (معروف است که قالی کرمان هر چه بیشتر پا می‌خورد بیشتر رنگ باز کرده و مرغوب‌تر می‌شود).

مثل کبک سرش را زیر برف کرده

کسی که متوجه عیب خود نیست و از اوضاع و محیط دور و برش بی‌خبر است و نمی‌داند در اطرافش چه می‌گذرد و مردم راجع به او چه می‌گویند، گویی آن‌ها را نابینا می‌پندارد.

مثل کنیز حاج باقر

بداخلاق و غرغرو، کسی که خیلی نق می‌زند.

مثل گدای سامره

لخت و عوری، پرویی و پرمدعایی.

مثل مار خوش خط و خال

کسی که ظاهری خوب و فریبنده اما باطنی زشت و پلید و بد ذات دارد.

مثل ماست

شل و وارفته و بی‌رمق.

مثل مربای آلو

آدم شُل و ول و بی‌حال.

مثل مرغ سرکنده

کلافه، بی‌آرام و قرار، پریشان و مظطرب.

مثل موش آب کشیده

کسی که خیلی خیس شده و یا از آب و گل و لای بیرون آمده باشد.

مثل یخ وا رفتن

از خبر ناگوار یا ناامید کننده‌ای حیران، شُل و از خود بیخود شدن.

محل سگ نگذاشتن

بی‌محلی بیش از حد و اندازه.

مخ جوش آوردن

کنایه از شدت عصبانیت و یا گرما.

مدینه گفتی و کردی کبابم

افسوس کسی که به یاد گذشته از دست رفته افتاده و یاد و خاطره خوب یا بد چیزی یا کسی برایش تجدید و زنده شود.

مرا به خیر تو امید نیست، شرّ مرسان

اگر نفعی نمی‌رسانی لااقل ضرر هم نزن، اگر کمکی نمی‌کنی لااقل مزاحمت و دردسر هم ایجاد نکن.

مرد دو زنه جاش تو مسجده

چرا که نزد هیچ‌کدام آسایش و همچنین ارزش و احترام آنچنانی ندارد.

مرد را باید دست به پشتش بزنی خاک بلند بشه

مرد باید اهل کار و تلاش باشد.

مرده را که رو بدهی به کفنش خرابی می‌کند

به کم ظرفیت که ارزش و اهمیت داده شود، پرتوقع و پررو می‌شود.

مرغ همسایه غازه

چیزهای دیگران به نظر بهتر و چشم‌گیرتر از مال خود آدم می‌آید.

مرغ یک پا داره

کنایه از یک‌دندگی و لجبازی، با قُدّی و سماجت روی حرف خود ایستادن.

مرغی که انجیر می‌خوره نوکش کجه

به این معناست که از قیافه و طرز رفتار طرف می‌توان دریافت که چه کاره است. به نظر می‌رسد که کلمه صحیح به جای انجیر (نچیر به معنای گوشت) بوده است که هنوز در برخی از نقاط کشور استفاده می‌شود. به این معنی که پرنده‌ای مانند عقاب که گوشتخوار است انتهای نوکش کج بوده و از فاصله درو مشخصو عیان است در حالی که اگر گنجشکی این ادعا را کند کافی است به نوکش نگاه کرد و دریافت که دروغ می‌گوید.

مرگ خوبه برای همسایه

هر چیز بدی را برای دیگران خواستن، در خطر و ضرر دیگری را جلو انداختن.

مرگ می خواهی برو گیلان

کسی که در موقعیت مناسب و ایده آل قرار گرفته و چیزی کم نداشته باشد و بازهم گله مند بوده و ناز بکند.

مرگ یک بار شیون یک بار

به سیم آخر زدن و قضیه را تمام کردن، هرچه باداباد گفتن.

مروارید باشه، غلتون باشه، ارزون باشه

خوش سلیقه و مشکل پسندی که بخواهد چیزی همه محاسن و مزایا را با هم داشته باشد.

مزه دهن کسی را چشیدن

قصد دانستن و پی بردن به نظر یا هدف کسی، سر در آوردن از مقصود دیگری.

مستی و راستی

در هنگام مستی عقل و هوش و قوه ادراک شخص زایل شده و هرچه در دل وجود دارد راست و حقیقتی بیان شده و اسرار فاش می گردد.

مشت کسی باز شدن

رسوا و برملا شدن، راز یا دروغ کسی افشا و آشکار گردیدن.

مشت نمونه خروار

جزء و مقداری از هر چیزی که نشان دهنده کیفیت و خصوصیت کل آن چیز باشد.

مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید

رفتار هر کس باید معرف و بیانگر فضائل و منزلت او باشد نه اینکه دیگران از او تعریف کنند.

مشکلی نیست که آسان نشود / مرد باید که هراسان نشود

هر مشکل و مسئله ای راه حلی داشته و با عقل و همت بالاخره حل خواهد شد، نباید ترسید و جا زد.

معما چون حل گشت آسان شود

اشاره به کسانی که پس از حل معضل و رفع مشکل ادعای کاردانی می‌کنند.

مغز خر خوردن

دیوانگی، نفهمی، متوجه امر نبودن.

مگس پراندن

کنایه از بیکاری بیش از حد.

مگسی شدن

بد اخلاق و عصبانی شدن، سماجت و بد خلقی برای به کرسی نشاندن حرف (نظر به سماجت و آزارندگی مگس).

مگه سر آوردی؟

کسی که پشت هم و با عجله در بزند و بی‌قراری نشان دهد.

ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل

داشتن سواد و تحصیلات به تنهایی دلیل بر انسانیت و فضیلت نیست چرا که آدمیت و تکامل از مجموع تمام فضایل انسانی که علم جزئی از آن است حاصل می‌شود.

ملانصرالدین کاری نداشت سوزن به تخمش می‌زد داد می‌کشید

کسی که به دست خود برای خود دردسر درست کند.

ممه را لولو بُرد

ناامید کردن و عدم امکان انجام کاری یا موقعیتی که در گذشته انجام شده.

من اینور جوی تو اونور جوی

به حالت قهر از هم جدا شدن، تسویه حساب قهر آمیز.

منتر کردن

کسی را در کاری و یا در جایی سرگردان و معطل و علاف کردن.

من مرده تو زنده

اتمام حجت کسی که پیش بینی و نظر خود را درست دانسته و به وقوع آن مطمئن باشد اگرچه بعد از مرگش.

من میگم نه، اون میگه بدوش

هنگامی که عدم امکان اتمام کاری را با دلیل و منطق به کسی بگویند و او باز هم به دلیل نفهمی یا زورگویی خواسته خودش را تکرار کند.

مواظب مالت باش مردم را دزد نکن

به دقت مراقب چیزهایت باش تا به دیگران تهمت دزدی نزدی.

مو را از ماست کشیدن

اشاره به دقت و نکته بینی و حساسیت بیش از حد، ریزینی و جزئی نگری بی اندازه.

مورچه چیه که کله پاچش باشه

چیز کوچک و بی ارزشی که جزئی از آن را بخواهند.

موش دواندن

در کار کسی خلل و مشکل مزاحمت ایجاد کردن.

موش موشک آسه بیا آسه برو که گربه ساخت زنه

سفارش به احتیاط و ملاحظه کاری به خاطر اوضاع نامساعد و اجتناب از شر و ضرر و خطر.

موش و گربه بازی

رفتاری توأم با تعقیب و گریز و آمیخته با فریب و خدعه و ریا.

موشه تو سوراخ نمی رفت جارو به دمش می بست

مشکل و گرفتاری و دردسر اضافه برای خود بوجود آوردن.

موی درزش نمیره

بسیار دقیق و حسّاس عمل کردن.

موهاشو تو آسیاب سفید نکرده

اشاره به آدم با تجربه و دنیا دیده.

موی بدن سیخ شدن

ترسیدن یا چندان شدن به دلیل مواجه شدن با مسئله‌ای هولناک یا دلخراش و ناگوار.

موی کسی را آتش زدن

در جا و به موقع سر رسیدن و درجایی حاضر شدن.

مویی از خرس کندن غنیمت است

از آدم خسیس یا بد حساب و لدهکار اگر یک چیز کوچک و بی‌ارزش هم گرفته شود غنیمت است.

مهرم حلال، جونم آزاد

حرف زنی که از دست شوهر به ستوه آمده و در صدد جدایی و نجات خود باشد.

مهره مار داشتن

قدرت فراوان در جلب و جذب علاقه و توجه دیگران داشتن.

میان پیغمبرها جرجیس را پیدا کرده

کسی که بدترین‌ها را انتخاب کرده باشد.

میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است

اشاره به دوچیز ظاهراً مشابه که از نظر ارزش و منزلت تفاوت زیادی با یکدیگر داشته باشند.

میمون هر چی زشت‌تره، بازیش بیشتره

اشاره به آدم زشت یا معیوب که ادا و اطوار و رفتار ظاهری نامتناسب و نامعقول هم داشته باشد.

میوه‌اش به هنده

انگار نوبرش را آورده.

میهمان گرچه عزیز است ولی هم چون نفس خفه می سازد اگر آید و بیرون نرود
کنایه از یاد ماندن میهمان پررو در خانه میزبان که باعث خستگی و ناراحتی و مغذب شدن او می شود.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ن)) آغاز می شوند

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

بدون زحمت چیزی عاید نمی شود.

ناخن خشک

خسیس، تنگ نظر.

نازکشی داری ناز کن، نداری پاتو رو به قبله دراز کن

حسرت کسی را خوردن که مورد مهر و عنایت بی حد قرار گرفته است.

نان به نرخ روز خوردن

مطابق با اوضاع و شرایط پیش رفتن. تغییر موضع و موقعیت با شرایط روز.

نان به هم قرض دادن

دو نفر که به خاطر عمل متقابل و با چشم داشت و توقع تلافی و یکدیگر خدمت کرده و به نفع هم کار کنند.

نان در خون زدن و خوردن

وصف تیره روزی و اندازه و ملال فراوان.

نان کسی را آجر کردن

کسی را بیکار کردن، نان کسی را بریدن و جلوی روزی اش را گرفتن، قطع کردن روزی و درآمد کسی.

نان کور

چشم و دل گرسنه و تنگ نظر، خسیس و بی خیر.

نتق نکشیدن

دم بر نیاوردن از روی ترس و تهدید کسی.

نخود هر آش

به کسی می گویند که خود را در هر کاری دخالت می دهد و اظهار نظر می کند.

نخورده ایم نان گندم اما دیده ایم دست مردم

اگر چیزی بهره مند نبوده ایم و آن را نداشتیم و خود تجربه نکرده ایم اما از آن می دانیم و با آن آشنا هستیم.

نردبان پله پله

پیشرفت و ترقی و اصولاً موفقیت در هر کاری کم کم و به تدریج حاصل می شود نه یک شبه و ناگهانی.

نرود میخ آهنین در سنگ

کار نشدنی و محال، کسی را می گویند که حرف یا نصیحت در گوش یا مغزش فرو نمی رود و همچنان به کار خود ادامه می دهد.

نزده می رقصه

خود به خود اهل کار نادرستی بودن و احتیاجی به بهانه یا مساعد بودن زمینه نداشتن.

نشسته لب گود می که لنگش کن

کسی که در موقعیت و موضوع راحت و بی دردسر قرار داشته و به طرف مقابل تکلیف یا پیشنهاد انجام کاری سخت می کند.

نفسش از جای گرم در می آید

آدم راحت و بی خیالی که از حال و گرفتاری دیگری خبر نداشته و بر او خرده می گیرد یا پیشنهاد نا به جا می دهد.

نفسش حقه

انسان با تقوی و درویش مسلکی که کلامش دلنشین و آرامش بخش و دعایش در حق گیرا و سریع الاستجابه باشد.

نفوس بد زدن

پیش‌بینی کردن به بدی و شر یا غم و ناامیدی.

نقره داغ کردن

تنبیه پولی کردن، جریمه و گوشمالی به طریقه نقدی و مالی.

نقل مجلس

حرف یا موضوعی خاصی که ورد زبان‌ها بوده و در همه جا و همه کس از آن صحبت می‌شود.

نکرده کار را نبر به کار

شخصی بی‌تجربه و بی‌اطلاع را نباید وارد کار کرده و کار را سپرد.

نم پس ندادن

در دو معنی:

خساست، کسی که از طرف او چیزی به دیگران (مادی و معنوی) نرسد.

رازداری، کسی که حرف دل خود را نمی‌زند و چیزی بروز نمی‌دهد.

نمردیم و دیدیم

تعجب یا خوشحالی از برآورده شدن آرزویی و انجام شدن کاری که توقع انجامش نمی‌رفت.

نمک به حرام

قدر ناشناس، بی‌چشم رو.

نمک به زخم پاشیدن

غم و ناراحتی کسی را تشدید و یا خاطره آن را زنده کردن.

نمک را خوردن و نمک‌دان را شکستن

بی‌چشم و رویی، ناسپاس و نمک‌شناسی.

ننه! سنگ نیم منه

جواب بچه بهانه‌گیر را با ننه (مامان) گفتن بی‌امان خواهش و بهانه داشته باشد و اشاره به اینکه: مادر عاشق با گذشت

است که همیشه در مقابل آزار و اذیت یا کوتاهی و نادانی فرزندش گذشت کرده و نیم من می‌شود.

نوبرش را آورده

خطاب به کسی که برای انجام کاری منت گذارده و یا به چیزی نازیده و پز بدهد، چنانکه گویی آن کار فقط از او بر می آمده و با آن چیز را فقط او دارد.

نو دیده، قبا دیده

اشاره به آدم بی ظرفیت و ندید بیدیدی که تازه به مال و منال رسیده باشد. و با خود نمایی هر چه را به رخ این و آن بکشد.

نوش دارو پس از مرگ سهراب

چاره جویی و علاج واقعه بعد از وقوع، کار یا کمکی که در زمان لازم انجام نشده و پس از اینکه کار از کار گذشت در صدد کمک و اصلاح بر آیند.

نوگر بی جیره موجب

کسی که خدمت مفت و بدون مزد بکند.

نوکه اومد به بازار، کهنه می شه دل آزار

معمولاً با روی کار آمدن هر چیز نو و تازه، چیز قدیمی مورد کم توجهی و بی مهری قرار گرفته و از قدر و منزلت کاسته می شود.

نوش تو روغنه

کسی که کار و بار و وضع مالی خوب و روبراهی دارد.

نه به آن شوری شور، نه به این بی نمکی

هر چیزی باید متعادل باشد، افراط و تفریط درست نیست.

نه به داره نه به باره

اشاره به قطعی و حتمی نبودن کاری.

نه بیل و سه پایه، پلو می خوره تو سایه

اشاره به آدم خوش شانسی که بدون تحمل رنج و زحمت و دردرس زندگی اش هم بهتر از دیگران باشد.

نه چک زدیم نه چونه، عروس اومد تو خونه

بدون رنج و زحمت صاحب چیزی شدن و به هدف رسیدن.

نه خود خورد نه کسی دهد، گنده کند به سگ دهد

خسیسی که مالش را نه برای خود خرج کند و نه به دیگران ببخشد بالاخره به طریقی مالش به هدر خواهد رفت.

نه راه پس داره نه راه پیش

کسی که در بن بست و مشکلی لاینحل قرار گرفته و هیچ چاره‌ای نداشته باشد، گیر کردن بر سر دو راهی و بلا تکلیف ماندن.

نه سیخ بسوزه نه کباب

در کاری بهترین و متعادل ترین روش را پیش گرفتن، به طوری که هیچکدام از دو طرف ضرری وارد نیاید.

نه قم خوبه نه کاشون، لعنت به هر دو تاشون

اشاره مزاح گونه به بعضی خصلت‌های نه چندان خوب مردم این دو شهر (صد البته که در همه جا آدم‌های خوب و بد وجود دارند).

نه گذاشت نه ورداشت

ناگهان و بدون مقدمه و صریح و بی ملاحظه حرف نادرست و نامربوطی را به طرف مقابل گفتن.

نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است

کسی یا چیزی که ذاتی و بی غرض و بدون اختیار آزار دهنده و ناراحت کننده و مشکل آفرین و در ضمن تغییر ناپذیر باشد.

ضرب المثل هایی که با حرف ((و)) آغاز می شوند

والسلام، نامه تمام

آخرین حرف، جمله اتمام حجت.

ورق برگشت

اوضاع تغییر کرد و دگرگون شد.

وروره جادو

پرحرف، فتنه‌انگیز.

وسط دعوا نرخ تعیین می‌کنه

هنگام مشاجره بر سر موضوعی در صدد اثبات و یا اعمال حق و نظر و یا به دنبال نفع خود بودن.

وصف العیش نصف العیش

ذکر و یاد خوشی نصف خوشی است.

وصله ناجور

دو طرف که از هیچ نظر با یکدیگر سنخیت نداشته و جور در نیایند.

وصله ناهمرنگ

دو نفر که با یکدیگر ناموافق بوده و به اصطلاح تکه هم نباشند و به هم نخوردند.

وعده سر خرمن

قول و وعده بی‌پایه و اساس یا دروغین.

وقت سر خاراندن نداشتن

کنایه از کار و مشغله فراوان داشتن.

ویر گرفتن

ذوق کاری به سر افتادن و پی‌گیر آن شدن، بند کردن و گیر دادن و دست‌نکشیدن از کار یا فکری که به سر افتاده.

ضرب المثل هایی که با حرف ((ه)) آغاز می شوند

هارت و پورت

سرو صدا و شلوغ بازی و بزرگ نمایی بیخودی برای زهر چشم گرفتن و ترساندن و یا جلب توجه و...

هر آن کسی که دندان دهد نان دهد

اشاره به روزی رسان بودن خالق، و اینکه خدا وقتی فرزندی عطا می کند روزی اش را هم می دهد و کسی را لنگ نمی گذارد.

هر جای دزد زده تا چهل روز آمنه

خطاب به دزد زده ای که از دوباره آمدن دزد نگران باشد، یا کسی که از تجدید منازعه و شر و خطر بترسد.

هر چه از دوست رسد نیکوست

هر چیز حتی کم و اندک که از طرف دوست باشد چون با یاد و محبت و علاقه او عجین و همراه است دلنشین و ارزشمند می باشد.

هر چه بادا باد

دل به دریا زدن و به خدا توکل کردن در انجام کاری.

هر چه بگنند نمکش می زنند، وای به روزی که بگنند نمک

وقتی که خود مودعی، مصلح و یا نصیحت گو خطاکار و خلاف کار از آب در آید، دیگر نمی توان از بقیه توقعی داشت و جلوی کارهای زشت آن ها را گرفت.

هر چه پیش آید خوش آید

هر چه مقدر شده باشد خوب و به صلاح است و باید به آن راضی شد.

هر چه را منع کردم بر سرم آمد

از هر چه و هر چه عیب گرفتم به آن دچار شدم، اشاره به تنبیه روزگار.

هر چه رشته بودم پنبه شد

همه تلاش‌ها و زحمات و امیدها ضایع شد و از بین رفت، بی‌حاصل و بی‌نتیجه ماندن و به هدر رفتن سعی و کوشش.

هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی

انسان هر کار خوب یا بدی را انجام می‌دهد نتیجه آن عاید خودش خواهد شد و به خودش بر می‌گردد.

هر چه **می‌خواهد** دل تنگت بگو

خطاب به کسی که برای گفتن چیزی تردید دارد می‌آورد صرف امور بیهوده یا خوش‌گذرانی کرده و دوراندیش و آینده‌نگر نیست.

هر رفتی آمدی دارد

ارتباط و رفت و آمد باید متقابل باشد.

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد

سفارش به گفتن حرف به جا و به موقع، هر حرفی را همه جا نمی‌توان زد، بلکه باید مطابق وضع و حال افراد و مکان سخن گفت.

هر سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند

کلام بی‌ریا، بی‌تکلف و صمیمی که از اعماق وجود بر زبان آید تأثیر خاصی روی شنونده گذاشته و بر دلش می‌نشیند.

هر سربالایی سرازیری داره

پس از هر رنج و سختی، راحتی و آسایش وجود دارد.

هر سری یک عقلی داره

هر کسی دارای یک فکر و ایده است، هر کس یک جور می‌سنجد و یک چیزی به عقلش می‌رسد. برای تشویق به امر مشاوره می‌گویند.

هر کس آب قلبش را می‌خورد

هر کس مطابق نیت و طینتش برایش پیش آمده و خدا به همان اندازه عطایش می‌کند.

هر کس تنها به قاضی رود، راضی بر گردد

چرا که مدعی و معترضی وجود ندارد و همه چیز یک طرفه و به نفع اوست.

هر کسی را به هر کاری ساختند، مهر آن را در دلش انداختند

هیچ کس همه کارها از دستش بر نمی آید و هر کس برای کاری استعداد و آمادگی داشته و علاقه نشان می دهد، بنابراین به سوی آن جذب شده و مطمئناً در آن کار موفق هم خواهد شد.

هر که بامش بیش برفش بیشتر

هر چه پول و ثروت زیادتر و زندگی وسیع تر باشد، دردسر و گرفتاری بیشتری هم دارد.

هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد

برای رسیدن به مقصود و به دست آوردن چیزی باید رنج و سختی کشید و مصائب و مشکلات موجود را به جان خرید و تحمل کرد.

هر کی به فکر خویشه، گویه به فکر ریشه

نباید به دیگران امیدوار و متکی بود زیرا هر کس در فکر گذراندن امورات خود و رسیدن به مقصود خود است.

هر کی خریزه می خوره، پای لرش هم می نشینه

هر کس به کار خطرناک و اشتباه دست می زند باید ضرر و خسارت و ناراحتی اش را هم تحمل کند.

هر کی خوابه روزیش به آبه

آدم تنبل و بیکاره و کسی که تن به کار و زحمت نمی دهد به جایی هم نمی رسد و نباید توقع خیر و مزد هم داشته باشد.

هر که گوش می خواد گوشوارشم باید بخواد

تحمیل کردن نزدیکان و متعلقان به طرف مقابل در معنی: هر که کسی را خواهد ناچار باید اقارب و متعلقات آن را هم بخواد و تحمل کند.

۴هر کی هر کی

آشفتگی و هرج و مرج، کسی به کسی نبودن.

هر گردویی کرده، لما هر گردی گردو نیست

دو چیز متفاوت را به خاطر شباهت ظاهری شان نباید یکسان و مثل هم دانست.

هر گلی یک بویی داره

هر کسی یا هر چیزی یک جور خصلت و ویژگی دراد، دو چیز یا دو کس یک جور نمی‌شوند و هر کدام خصوصیات مخصوص به خود را دارد.

هشتی گرو نهش است

فقیر و بی‌چیز، کسی که از لحاظ مالی در زندگی لنگ بوده و به سختی روزگار بگذراند.

هفت تا دختر کور و کچل داشته باشه یک شبه شوهر می‌ده

اشاره به آدم زبل و زبان‌باز و شارلاتان.

هفت تا جون داره

کسی که از خطرات متعدد و از مرگ جان بدر برده باشد.

هفت ماهه به دنیا آمده

اشاره به آدم عجول و بی‌صبر و قرار که در هر کاری عجله و شتاب داشته باشد.

هلو برو تو گلو

کسی که راحت و بی‌دردسر به خواسته خود برسد و یا هر چیزی را راحت و شسته رفته بخواهد.

هم از تو بره می‌خوره هم از آخور

آدم رند و زرنگی که در کار یا معامله و یا موقعیتی از هر طرف به سود خود حرف زده و حساب کند.

همان آشی و همان کاسه

وضعیتی که دوباره مثل قبل و کمافی‌السابق شده و هیچ فرقی نکرده باشد.

هم خدا را می‌خواهد هم خرما را

همه منافع و مزایا را با هم و یکجا خواستن.

همسایه‌ها یاری کنید تا من شوهر درای کنم

طعنه به آدم تنبل یا بی‌دست و پا که از عهده انجام کارش بر نیامده و از این و آن کمک بخواهد.

هم فاله هم تماشا

کاری که از دو جنبه فایده و بهره داشته باشد.

همه را برق می گیره ما را چراغ نفتی

گله از بدشانسی توسط کسی چیز غیر دلخواه مثل کار، شریک و... نصیبش شده باشد.

همه کاسه کوزه ها سر کسی شکستن

هنگامی که همه تقصیرها به گردن کسی که مقصر نیست بیفتد.

همه می ترقند، ما وا می ترقیم

همه پیشرفت و ترقی می کنند ما پس رفت ر عقب گرد می کنیم. همه از پائین به بالا می ترقند، ما از بالا به پائین می ترقیم.

همیشه شعبون، یک بار هم رمضون

همیشه به دلخواه و به حرف تو یک مرتبه هم حرف من.

هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن

تعریف و تمجید بی جا و فراتر از واقعیت از کسی.

هنر نزد ایرانیان است و بس

قدمت فرهنگ و هنر ایرانی به هزاران سال قبل می رسد و همیشه ایرانیان در علم و هنر و اکثر زمینه ها سرآمد ملت های دیگر بوده و هستند.

هنوز آب گفنش خشک نشده

مرده ای که هنوز مراسم فوتش برگزار نشده وراثت بر سر ارث و میراثش به جان هم افتاده باشند.

هنوز دهنش بوی شیر می ده

هنوز بچه و خام بی تجربه است، اشاره به کسی که برای کاری هنوز آمادگی و شرایط لازم را نداشته و انجام آن برایش زود باشد.

هنوز دو قورت و نیمش باقی است

اگر شخصی از روی محبت و انسانیت به کسی خدمت کند و او از این محبت سوءاستفاده کند.

هوا پس بودن

اوضاع خطرناک و نامناسب.

هوای کسی را داشتن

مواظب و مراقب و متوجه کسی بودن.

هیچ بقالی نمی‌گه ماستم ترشه

هیچ‌کس عیب و ایراد و بدی خود و یا متعلقات خود را نمی‌گوید.

هیچ گرونی بی حکمت نیست، هیچ ارزونی بی علت

بالاخره هر چیز گران‌قیمت دارای مزایایی نسبت به جنس ارزان می‌باشد و بر روی هر چیز به قدر و قیمت و ارزشش کار شده بنابراین جنس ارزان بی‌عیب و علت نیست.

هیزم تر به کسی فروختن

به کسی بدی کردن.

هردمبیل

آشفته و بی‌سر و سامان، درهم و برهم و بی‌نظم و قانون.

ضرب المثل‌هایی که با حرف ((ی)) آغاز می‌شوند

یا زنگی زنگ، یا رومی روم

یا این طرفی یا آن طرفی، دل به دریا زدن، تردید را کنار گذاشتن و بر یک عقیده پا برجا شدن برای انجام کاری.

یا نصیب و یا قسمت

امید و اعتقاد به خدا و قسمت داشتن.

یک آشی برات بیزم که یک وجب روش روغن باشه

خط و نشان کشیدن برای کسی، تهدید کردن.

یک بار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک، آخر به دستی ملخک

تذکر و نصیحت به کسی که کار خطرناک و اشتباهی را چندیدن بار تکرار نموده و از آن رهیده باشد و هشدار به اینکه بالاخره گیر می‌افتد.

یک تخته‌ش کمه

دیوانه و کم عقله، مغزش عیب داره.

یک تیر و دو نشان

با انجام یک کار به دو هدف و مقصود رسیدن.

یک خوبی می‌مونه یک بدی

همه چیز می‌گذرد اما یاد و اثر کارهای خوب و بد همیشه برجا خواهد ماند.

یک دست صدا ندارد

به تنهایی نمی‌توان کاری را از پیش برد، موفقیت در سایه اتحاد و همکاری بدست می‌آید.

یک دل نه صد دل عاشق شدن

عشق مفرط، با تمام وجود عاشق و از خود بی‌خود شدن.

یک ده آباد به از صد شهر خراب

یک چیز یا کار درست و حسابی و کامل بهتر از چندین کار جور و اجور ناقص و بدردنخور می‌باشد.

یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد که صد عاقل نمی‌توانند بیرون بیاورند

اشاره به خراب شدن و گره خوردن به دست اقرا نادان و بی‌فکر و کم تجربه که باعث دردسر بقیه شده و حتی افراد مجرب هم از اصلاح آن ناتوانند.

یک روده راست تو شکمش نیست

اشاره به آدم دروغگو و پشت هم انداز.

یک روزی می‌دهد یک روزی هم می‌گیرد

دلدارى به شكوه كننده و اشاره به لطف و عنايت و حكمت و مصلحت خداوند در دادن و گرفتن چيزى، اينكه بايد راضى بود و ناراحت نشد.

يك سر داره هزار سودا

كسى كه مشغله و گرفتارى زيادى دارد.

يك سوزن به خودت بزنى، يك جوالدوز به مردم

در هنگام عيىب جويى و توقع بى جا از مردم خود را به جاى آن‌ها بگذار و اگر عيىب آن‌ها را بزرگ و بى شمار مى بينى منصف باش و كمى هم به عيىب خودت نگاه كن.

يك سيب را كه بالا بيندازى هزار چرخ مى خوره تا پايين بياد

نباید زود نااميد و يا حتى بى جهت دلخوش و اميدوار شد زيرا روى كارهاى روزگار نمى توان حساب كرد و معلوم نيست چه پيش خواهد آمد، آينده را نمى توان پيش بينى كرد و هر لحظه ممكن است وضع عوض شود.

يك شبه مهمان، صد ساله دعاگو

حرف مهمان يا تازه واردى كه با بى اعتنايى ميزبان روبرو شده باشد.

يك كلاغ چهل كلاغ

حرف يا خبرى كه با دهان به دهان گشتن بزرگ و بزرگتر شده و به خدى ناباورى برسد.

يك گوشى دره يك گوشى دروازه

بى اعتنا و بى توجه به حرف يا اندرز ديگران، حرف نشنو و ادب ناپذير.

يك لاقبا

به آدم فقير و بى پول و آس و پاس مى گويند.

يك لب و هزار خنده

آدم خوش اخلاق و خوش رو.

يك لحظه نادانى، يك عمر پشيمانى

یک آن غفلت و سهل‌انگاری ممکن است به قیمت عمری گرفتاری و ندامت متم شود بنابراین باید هوشیار و آگاه بود.

یک من رفتم صد من برگشتم

سر حال و امیدوار به جایی رفتن و با ناامیدی و حقارت و دل‌پُر برگشتن.

یک من ماست چقدر کره می‌ده

خطاب به کسی که بخواهند به او زحمت و رنج به دست آوردن مال یا حسن سابقه و نظایر آن را نشان دهند.

یک نون بخور صد نون خیر کن

سفارش شکر‌گذاری و سپاس به کسی که از خطر یا ضرری بزرگ رهیده باشد.

یک نه بگو نه ماه به دل نکش

هنگام مواجه شدن با پیشنهاد کار یا برخورد با موقعیتی مشکل و نامساعد و خارج از توان، بهتر است از همان ابتدا با رد کردن و جواب منفی دادن خود را از دام بلا و گرفتاری و دردسر خلاص نمود.

یک وقت از سوراخ تو می‌ره، یک وقت از دروازه تو نمی‌ره

متغیرالحال، دو شخصیت، کسی که هر وقت یک حالت و یک رفتار را در پیش بگیرد.

یکه یالتوز

آدم تنها و مجردی که بی‌کس و کار باشد.

یکی به نعل می‌زنه یکی به میخ

دوپهلو و دوجور حرف زدن، کلام بینابین و ناواضح، مراعات هر دو طرف را کردن و مقصود خود را در لفافه بین نمودن.

یکی را توده را نمی‌دادند سراغ خانه کد خدا را می‌گرفت

اشاره به کسی که اصل وجودش زجرآور بوده و قبولش ندارند و تقاضا و توقع بی‌جا نیز داشته باشد.

یکی کمه، دو تا غمه، سه تا که شد خاطر جمعه

عقیده‌ای خرافی مبنی بر اینکه: هیچ دویی نیست که سه نشود.

یکی یک دونه خلو دیوونه

بعضی‌ها معتقدند تک فرزندها به دلیل لوس و از خود راضی بودن، عقل و رفتار چندان منطقی و درست حسابی و قابل قبولی ندارند.